

کاترین پاندر

از دولت عشق

گیتی خوشدل

انتشارات روشنگران

از دولت عشق

نوشته: کاترین پاندر
ترجمه: گیتی خوشدل
حروفچینی و صفحه‌آرایی: تهران نويس
لیتوگرافی: تندیس
چاپ و صحافی: رودکی
چاپ چهارم: ۵۰۰۰ نسخه
تهران - پاییز ۱۳۷۳

این اثر ترجمه‌ای است از:

The Prospering Power of Love

by Catherine Ponder

De Vorss & Company

California, USA, 1983

یادداشت مترجم

این کتاب که بارها تجدید چاپ شده است، نخستین بار در سال ۱۹۶۶ توسط Unity School of Christianity منتشر شد. از سال ۱۹۸۳ حق انتشار آن به خانم کاترین پاندر منتقل شد. ایشان در هر چاپ تازه، نامه‌هایی را نیز که جالب توجه و آموزنده یافته‌اند، به متن کتاب افزوده‌اند. این ترجمه از روی متنی صورت گرفته است که توسط Devorss & Company انتشار یافته است.

گ.خ.

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	معجزه عشق
۲۹	راه کامیابی خود را دوست بدارید
۴۱	قدرت شفا بخش عشق
۵۷	قدرت رستاخیز بخش عشق
۷۱	شیوه ویژه عشق (بخش اول)
۸۵	شیوه ویژه عشق (بخش دوم)
۹۷	از دولت عشق

قدرت چند جانبه عشق

پیام ویژه مؤلف به خوانندگان

بیشتر مطالب این کتاب، در سال ۱۹۶۰ به صورت رشته‌یی از مقالات منتشر شده بود. شکل گرفتن آن را به صورت یک کتاب، به ویراستارم جیمز. ا. دکرا مدیونم. همت او سبب شد که این نوشته‌ها در سال ۱۹۶۶ به صورت کتاب منتشر شود.

این کتاب یکی از محبوب‌ترین کتابهای من است. نخستین گزارشی که درباره‌اش شنیدم، از جانب بانویی بازرگان از شهر کانزاس در ایالت میسوری بود که پس از مطالعه «از دولت عشق» پشت درش شفا یافت.

پس از آن، گزارشی از گروهی از زنان بازرگان در میشیگان دریافت کردم که تصمیم گرفته بودند در آغاز جلسات گروهی خود، عبارتهای تأکیدی «از دولت عشق» را تکرار کنند و برای کار و اعضای گروه خود، عشق و حمایت الهی بطلبند.

چندی نگذشت که عده‌یی از بانوان میانسال ازدواج کردند. یکی

از آنها بیست و پنج سال بود که بیوه مانده بود. هر چند مجبور شد کارش را رها کند تا بتواند در کالیفرنیا، جنوبی، در خانه‌یی بسیار زیبا و نزدیک ساحل اقیانوس، با شوهر جدیدش زندگی کند.

از قرار معلوم، تعداد بانوانی که به خانه بخت رفتند آنقدر زیاد بود که گروه مجبور شد با اعضای جدید تشکیل سازمان دهد.

در اینجا بعضی از نخستین گزارشهایی را که دریافت کرده بودم برایتان می‌نویسم. همچنین از ناشرم سپاسگزارم که اجازه دادند این گزارشها به کتاب افزوده شود.

«من پس از مطالعه کتاب از دولت عشق، به شادمانی و خوشبختی وصف ناپذیری رسیدم. در میان کتابهای خودیاری که در ده سال اخیر خوانده‌ام، این یکی از آن کتابهایی است که بیش از همه خواندنش را به دیگران توصیه می‌کنم. نخست، به جویندگان حقیقت؛ دوم به اشخاصی که در روابط خود دچار مشکلات و سوء تفاهمند و سوم به کسانی که جوای کتابی ساده و الهام بخش هستند.

گزارشهایی که در طول سالیان، درباره «از دولت عشق» از خوانندگانم دریافت کرده‌ام چند جانبه بوده است؛ و نشان می‌دهد که معجزه عشق و محبت چگونه ثروت و توانگری و کامیابی و شفا و سلامت می‌آورد.

از آلاباما گزارشی دریافت کردم که مردی پس از مطالعه «از دولت عشق» و به کار بستن تعالیم آن توانست همه مطالبات عقب افتاده‌اش را یکجا وصول کند. از همه جالب توجه‌تر این که به محض اتمام مطالعه کتاب، مرد جوانی که به او بدهی داشت، همان شب برایش پنج اسکناس صد دلاری آورد!

زنی برایم نوشت: «در بیمارستان روانی بودم که مادرم کتاب شما: «از دولت عشق» را برایم آورد. بلاهای بسیار بر سرم آمده بود که اگر

بخوام چند تای آنها را نام ببرم باید بگویم: طلاق، دسترسی نداشتن به بچه‌ام، فلج شدن بدنم، و... کشیشی به من گفت که میزان تجربه‌ام در سی سالگی بیش از آن چیزی است که معمولاً مردم در نودسالگی تجربه می‌کنند.

اکنون از بیمارستان بیرون آمده‌ام و مشغول کار هستم. بچه‌ام نزد خودم است، و دیگر بار می‌توانم راه بروم. اکنون زندگی بسیار خوشی داریم و می‌خواهیم خانه بخریم. پزشکها به من می‌گویند یکی از قویترین آدمهایی هستم که به عمرشان دیده‌اند. من درباره آینده‌ام خوش بینم و همچنان به مطالعه کتابم (از دولت عشق) که دیگر از شدت استفاده و مطالعه، کهنه و فرسوده و پراز لکه چای و قهوه شده است ادامه می‌دهم و با شما مسافتی دراز را پیموده‌ام.

نامه دیگری دریافت کردم که نوشته بود: من کتاب شما: «از دولت عشق» را به مستأجری که اجاره‌هایش عقب افتاده بود هدیه دادم. چون وضع مالی اش خراب بود، به این امید که راه حلی بیابد، مشتاقانه آن را پذیرفت. البته از این که همه به فکرش بودند و صمیمانه می‌خواستند که مشکل او حل شود، به‌راستی سپاسگزار بود. پس تکرار این جمله را آغاز کرد که: «عشق الهی در جزء جزء زندگی‌م سرگرم کار است.»

او که مدام در حال درد و خونریزی بود و تنها علاجه‌اش را جراحی دانسته بودند، به محض فراخواندن عشق الهی و طلب کمک از جانب آن، خونریزی و دردش متوقف شد. احساس کرد افسردگی‌اش پایان یافته است. دیگر بار توانست به کسب و کار بیندیشد؛ و حتی توانست برای کاهش وزن، رژیم لاغری بگیرد.

از دولت عشق، او اکنون دیگر خود را قربانی شرایط نمی‌داند. من نیز از نگرستن به قدرت عشق و معجزه محبت به وجد می‌آیم و از

دگرگوئی‌هایی که درون و پیرامون این زن می‌بینم لذت می‌برم. از انگلستان نامه‌یی دریافت کردم که می‌گفت: به محض مطالعه کتاب «از دولت عشق»، ناگهان مردی ۷۲ ساله (هم سن خودم) که همسرش را از دست داده است و از زندگی مرفهی نیز بهره‌مند است عاشقم شد و با هم ازدواج کردیم. مصاحبت او را بسیار شگفت و دلنشین یافته‌ام. من همواره برای این کتاب برکت می‌طلبم، زیرا سعادت‌م را به آن مدیونم. اما چگونه آرمانهای کتاب «از دولت عشق» به نویسنده‌اش کمک کرد:

من نیز از کتاب «از دولت عشق» که بر میزان فهم و ادراکم از زندگی افزوده است سپاسگزارم. بسیاری از مطالب این کتاب در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰ نوشته شده بود. آن موقع، من در آپارتمانی مشرف به دانشگاه تگزاس در شهر آستین زندگی می‌کردم؛ چون همسرم در آن دانشگاه تدریس می‌کرد. ما تازه عروسی کرده بودیم و بسیار خوشبخت بودیم. هنوز این مقالات به صورت کتاب انتشار نیافته بود، که به ناگاه شوهرم درگذشت. دیگر نه تنها عشق چیز باشکوهی به نظر نمی‌رسید، خیلی هم شکسته و شکاف برداشته به چشم می‌آمد.

عارفان باستان گفته‌اند: «نخست تنویر می‌آید، آنگاه تشرف؛ و از پس اینها، خرمی موهبت نو». من پیشاپیش قدرت عشق الهی را آموخته و درباره‌اش نوشته بودم. این، دوران تنویرم محسوب می‌شد. اما واقعه درگذشت ناگهانی همسرم شاید تشرف ژرفتر من به ساحت عشق بود.

در مابقی سالهای آن دهه، این مجال را یافتم تا با اندیشه‌های این کتاب زندگی کنم. این اندیشه‌ها یار و یاور و تسلای خاطر‌م بودند. در

این دوران بود که درباره عشق الهی، بسیار اندیشیدم و بسیار نوشتم. همچنین در این دوران بود که سخنرانیهای بیشمارم را در ایالات مختلف آمریکا آغاز کردم. همواره در طول سفر، در گرما و سرما و پروازهای طولانی و شهرهای ناشناس و غریبه و کار با مردمان و محیط‌هایی ناآشنا، یک نسخه از کتاب «از دولت عشق» همراهم بود.

اما همواره کار در درون به نمایش بیرونی می‌انجامد. در سال ۱۹۷۰، دگرگونیهای دلپذیری در زندگیم پیش آمد که سبب شد به شهر سان آنتونیو، در ایالت تگزاس نقل مکان کنم. در این شهر بود که با دومین همسرم آشنا شدم و با او ازدواج کردم. شوهرم برایم خانه خرید و من برای نخستین بار در زندگیم صاحب خانه شدم. چند سال بعد، به شهر پالم دزرت در ایالت کالیفرنیا نقل مکان کردیم که سالها در اندیشه‌اش بودم. در اینجا توانستم در محیطی که سرشار از زیبایی مناطق گرمسیری است، کارم را به شکل دلخواهم آغاز کنم و ادامه دهم.

از آن لحظه تاکنون، همواره شاهد پیشرفت و کامیابی در کار و شیوه زندگیم بوده‌ام و ایمان دارم که آینده، پیشرفت‌ها و کامیابیهای عظیمتر برایم در آستین دارد. در هر حال، دریافته‌ام که زندگی من خواه تلخ باشد و خواه شیرین، و خواه آسوده و خواه ناآسوده، از تأثیر آرمانهای این کتاب نمی‌گاهد.

در طول این سالها، به تجربه دریافته‌ام هرگاه مردم مشکلات گوناگون خود را با من در میان می‌نهند، به آنها توصیه می‌کنم که کتاب «از دولت عشق» را مطالعه کنند.

شاید پرسید: چرا؟

پاسخم این گفته گاندی است که: «در طول تاریخ، پیروزی همواره با طریقت عشق و حقیقت بوده است.»

بازرگانی اهل میسوری اخیراً برایم نوشت:

سالها پیش، به وسیله کتاب شما: «از دولت عشق» به «نهضت حقیقت» پیوستم. بارها این کتاب را خوانده‌ام و آنقدر هدیه‌اش داده‌ام که شمارش آن در توانم نیست. زمانی که به کار بستن آرمانهای آن را آغاز کردم، نخست خودم عوض شدم و آنگاه زندگیم عوض شد. از این که به اطلاع شما می‌رسانم که پس از مطالعه کتابتان، شاهد پیشرفتی عظیم در زندگیم بوده‌ام، شادمان و خرسندم.

بازرگانی کالیفرنایی برایم نوشت:

«جمله‌یی که تکانم داد این بود که: عشق از آن رو در دل شما به ودیعه گذاشته نشده تا همانجا بماند. مادامی که عشق را به دیگران نبخشایید عشق نیست.

از آنجا که عشق الهی، ثروت و توانگری و نور و روشن بینی و هماهنگی و قدرت و شفا می‌آورد، ایمان دارم که مطالعه این کتاب، زندگیتان را از بسیاری جهات متبرک می‌سازد. از شما می‌خواهم برکتها و موهبت‌هایی را که از طریق مطالعه این کتاب می‌ستانید، با دیگران در میان بگذارید و تقسیم کنید.

دوستدار شما

کاترین پاندر

فصل اول

معجزه عشق

چند سال پیش، بازرگانی قدرت عشق را به من خاطرنشان ساخت. در آن وقت، سرگرم نوشتن یک رشته مقاله درباره ثروت و توانگری بودم. وقتی او درباره مقالاتم شنید، از من پرسید: «درباره عشق چه نوشته‌ای؟» حیرتزده پاسخ گفتم: «درباره عشق؟ اما مقالات من که درباره ثروت و توانگری است.» بازرگان که مردی سهامدار بود گفت: «می‌دانم. اما تا مقاله‌ی درباره قدرت عشق و قانون محبت و نیکخواهی ننویسی که مقاله‌هایت کامل نمی‌شوند. محبت بزرگترین راز کامیابی است.»

آنگاه درباره قانونی که خودش برای «گشودن گره‌ها» یافته بود، چنین گفت: «هرگاه فردی را می‌بینم که گرفتار مشکلات است، آرام می‌نشینم و برایش موهبت محبت را می‌طلبم. پس از چند بار تکرار عبارتهای تأکیدی، گویی جریان برق روشن می‌شود و آن فرد با این جریان هماهنگ می‌گردد. معمولاً افراد باگرایشها و رفتاری هماهنگ، به سرعت پاسخ مثبت می‌دهند. اگر نه، باید به تکرار عبارتهای تأکیدی بیشتری ادامه داد. اما دولت عشق، بی‌تردید ثمراتی نیکو و

هماهنگ به بار می آورد.

در سالهای اخیر، چه بسیار درباره قدرت کامیابی بخش عشق شنیده ایم. روانپزشکی برجسته گفته است که بزرگترین نیاز بشر، نیاز به عشق و محبت است و هیچ انسانی بدون آن نمی تواند سرکند. اگر آدمی به زندگانی خالی از عشق ادامه دهد می پوسد و تپاه می شود. محبت عظیمترین قدرت روی زمین است.

شنیدن درباره قدرت عشق تازگی ندارد. «روانشناس اعظم» سده ها پیش ندا در داد و گفت: در پی محبت بکوشید، که از میان سه فضیلت بزرگ ایمان و امید و محبت، محبت بزرگتر است.

در باب سیزدهم رساله اول پولس رسول به قرنتیان می خوانیم: «اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده ام. و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم. و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نمی برم. محبت حلیم و مهربان است. محبت حسد نمی برد. محبت کبر و غرور ندارد. اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود. خشم نمی گیرد و سوءظن ندارد. از ناراستی خوشوقت نمی گردد ولی با راستی شادی می کند. در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید. در همه حال امیدوار می باشد و هر چیز را متحمل می باشد. محبت هرگز ساقط نمی شود و...»

چه بسا با مقاله مشهور هنری دراموند^۱ درباره رساله پولس آشنایی

داشته باشید. دراموند در مقاله‌اش محبت را «عطیه» و «موهبت متعالی» می‌خواند و می‌نویسد:

«امتحان نهایی دین، دینداری نیست؛ محبت است. در زندگی، به پس که می‌نگرید می‌بینید لحظه‌های خطیر، لحظه‌هایی که به راستی زندگی کرده‌اید، لحظه‌هایی هستند که با عشق و محبت دست به کاری زده‌اید.»

آنگاه «دراموند» درباره‌ی صور گوناگون عشق و محبت که در رساله‌ی پولس می‌آید گفتگو می‌کند. درباره‌ی فضایی چون صبر و مهربانی و سخاوت و تواضع و ادب و عدم خودخواهی و خوشخویی و صفا و صمیمیت و بی‌ریایی. آنگاه داستان مردی را می‌گوید که به مدت سه ماه، هفته‌ی یک بار این رساله‌ی پولس را خواند و از این طریق، زندگیش یکسر دگرگون گردید.

محبت شخصی و غیر شخصی

شاید تصور من و شما از عشق، همان چیزی باشد که پولس رسول توصیف کرده است. می‌توانیم در محبت شخصی و غیر شخصی، این خصایص را از خود نشان دهیم. در عشق و محبت شخصی می‌توان نسبت به افراد خانواده و خویشاوندان، مهربانی و نرمش و ادب و عاطفه و تأیید و تحسین و ملاحظه و ایثار نشان داد. عشق و محبت غیر شخصی، در اصل یعنی توانایی کنار آمدن با مردم، بدون دل‌بستگی شخصی و وابستگی عاطفی. برای آفرینش آگاهی و پرورش محبت غیر شخصی و نیکخواهی نسبت به همکاران و آشنایان و همه‌ی کسانی که با آنها سروکار داریم، تکرار عبارت زیر بسیار مؤثر و سودمند است:

«من بدون هیچ گونه وابستگی، همه‌ی مردم را دوست دارم و همه‌ی مردم

نیز بدون هیچ گونه وابستگی، مرا دوست دارند.»

گروهی را می‌شناسم که به تجربه به قدرت عشق و دعا‌هایی که کلمه «عشق الهی» در آن باشد پی برده‌اند؛ و این گونه دعا را بزرگترین راه حل برای برطرف کردن مشکلات شخصی و شغلی می‌دانند. افراد این گروه هفته‌یی یک بار گرد هم می‌آیند و عبارتهای تأکیدی متضمن عشق الهی را تکرار می‌کنند. آنها فهرست افراد و موقعیتهایی را که می‌خواهند از دولت عشق، دگرگونی یا برکت بیابند؛ یا خود به این جلسات می‌آورند (بدون این که درباره مشکلات این افراد یا این که چنین فهرستی را به همراه دارند، با کسی گفتگو کنند) اما هنگامی که دسته جمعی به تکرار عبارتهای گوناگون حاوی عشق الهی سرگرمند، آرام دست خود را روی این فهرست می‌گذارند و می‌گویند: «عشق الهی هم اکنون در من و از طریق من به عالیت‌ترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هم اکنون برای من و از طریق من سلامت کامل و ثروت فراوان و سعادت بیکران می‌آورد.» آنگاه در دل خود برای افرادی که نامشان در فهرست است می‌گویند: «عشق الهی هم اکنون در تو و از طریق توبه عالیت‌ترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هم اکنون برای تو و از طریق تو سلامت کامل و ثروت فراوان و سعادت بیکران می‌آورد.»

آنها چندین هفته گرد هم آمدند و عبارتهای تأکیدی را بارها و بارها تکرار کردند. آنگاه پی بردند که بسیار آرام و بی‌سر و صدا، برای هر یک از اعضاء گروه - و همچنین افرادی که برایشان دعا می‌کردند - رویدادهایی حیرت انگیز پیش می‌آید. یکی از خانمهای بازرگان که در رابطه با چند تن از دوستانش دچار سوء تفاهم و ناهماهنگی شده بود، به محض تکرار عبارتهای تأکیدی حاوی عشق و محبت، دید که دوستانش نیز به طرزی غیرمنتظره در این جلسات شرکت جستند و خیلی زود با هم آشتی کردند و صلح و صفا برقرار شد.

یکی دیگر از خانمهای بازرگان این گروه نیز چند ماهی بود که به علت سوء تفاهمی، با چند تن از دوستانش دچار مشکل شده بود. برای دلجویی و ایجاد هماهنگی و رفع سوء تفاهم، به هر کاری که به عقلش می رسید دست زده بود؛ اما به همه نامه ها و پوزشها و تلفنها و تماسهایش به سردی پاسخ داده شده و جملگی بی نتیجه مانده بود.

یک شب در حین دعای دسته جمعی - و طلب عشق الهی برای افرادی که در فهرست خود داشتند - این خانم و خانمی دیگر در هوا صدایی شبیه به ترکیدن چیزی را شنیدند. خانم دیگر، آن صدا را نشنیده گرفت و زائیده تخیل خود پنداشت. اما پس از خاتمه جلسه، خانم بازرگان نزد او آمد و آهسته و محرمانه پرسید: «صدای ترکیدن را در هوا شنیدی؟ مبادا تصور کنی که زائیده خیالت بوده. واقعاً اتفاق افتاد. صدای شکستن اندیشه های سختی بود که میان من و دوستانم وجود داشت. اما یقین دارم که امشب - به یمن کلامی که بر زبان آوردیم - عشق الهی، هر چه ناهماهنگی و ناملایمت را از میان برداشت. از دولت عشق بود که اندیشه های سخت شکست.»

از آن شب به بعد، احساس او نسبت به آن وضع عوض شد. غرقه در آرامش و هماهنگی، از این که تفاهم الهی برقرار شده بود و عشق الهی، سوء تفاهم و خصومت پیشین را از بین برده بود، مدام در دل خود شکر بجا می آورد.

چند هفته بعد، با این که در اوضاع بیرونی تغییری مشاهده نمی شد، احساس کرد که باید دیگر بار با دوستانش تماس بگیرد. این بار، به جای پاسخهای سرد، آنها به گونه ای عمل کردند که انگار هیچ رویداد ناخوشایندی میان آنها پیش نیامده بود. تفاهم و دوستی و صمیمیت پیشین، دیگر با برقرار شد و همچنان نیز ادامه دارد.

عشق در باطن شماس

شاید شما افرادی را شناسید که علاقمند به دعای دسته جمعی باشند. با این حال، می‌توانید از دولت عشق بهره‌مند شوید. زیرا همه محبت و عشقی را که برای شفا و سلامت و توانگری و ثروت و شادمانی و سعادت نیاز دارید در باطن خود شماس. عشق الهی یکی از قوای ذهنی و معنوی خودتان است.

عشق را که نباید برون از خود بیابید. محبت را در درون خود کشف کنید و از طریق اندیشه و کلام و اعمال و دعاها تأکیدی خویش به بیرون افکنید. چون به این کار ادامه دهید، به قدرت کامیابی بخش محبت پی می‌برید و از دولت عشق، در رابطه خود با همگان پیروز و بر همه اوضاع و شرایط مسلط می‌شوید.

یکی از جامعه‌شناسان مشهور جهان، در دانشگاه هاروارد، قدرت محبت را مورد بررسی و پژوهش قرار داد، و به این نتیجه رسید که: عشق را نیز مانند هر فضیلت دیگر، انسان می‌تواند آگاهانه ایجاد کند و پیرواند. پژوهندگان متفقاً به این نتیجه رسیدند که همان‌طور که سایر نیروهای طبیعی را ایجاد می‌کنیم، می‌توانیم عشق را نیز بیافرینیم.

پس اگر چنین به نظر می‌رسد که عشق، شما را نادیده گرفته یا بی‌اعتنا از کنارتان رد شده است، لزومی ندارد که احساس نومیدی و دلسردی کنید. آنان که به تلخی ندا در می‌دهند که زندگیشان از عشق تهی است؛ به اشتباه، عشق را برون از خویشان جستجو می‌کنند. اکنون این حقیقت را دریابید که عشق، نخست از درون آغاز می‌شود؛ آنگاه به سیمای اندیشه و احساس و کلام و عمل، بیرون فرستاده می‌شود. تنها زمانی که پرورش عشق درونی را آغاز کنید، می‌توانید به اثبات برسانید که شیوی معنوی و علمی و رضایت‌بخش را در پیش گرفته‌اید. زیرا تنها در این صورت است که دیگر دستخوش اوضاع و

احوال و اسیر مردمان نیستید. بر خودتان و جهانتان مسلط می‌شوید: رها از هرگونه ترس و آزار و نومیدی و دلسردی.

عشق مانند نیروی الکتریسته، همین که روشن شود همه جا را نورانی می‌کند. به محض این که از محبت لبریز شوید، جهانتان درخشان و تابناک می‌شود؛ اشخاص و اوضاع و شرایط درست را به سوی خود می‌کشانید؛ و به این ترتیب، بر کامیابی و شادمانی خود می‌افزایید. چندی نمی‌گذرد که در می‌یابید به جای این که دستخوش حوادث دنیا باشید، دنیا به اندیشه‌ها و احساسهایتان پاسخ مثبت می‌دهد. و هرگاه اندیشه‌ها و احساسهایتان محبت می‌آفریند، جهان پیرامونتان نیز به شگفت‌انگیزترین شیوه، و با شادمانی به شما پاسخ می‌دهد. و اینها همه از دولت عشق است!

مردمانی بی‌شمار در حال اکتشاف این قدرت در همه زمینه‌های زندگی خود هستند. محبت در حیطه روابط انسانی، معجزه‌ها می‌کند. زنی برایم تعریف کرد که با همسرش اختلاف داشت. شوهرش در حال مشاجره، در راه به هم کوفت و خانه را ترک کرد. چون شنیده بود که می‌توان در درون، عشق آفرید و آنگاه آن را برون فرستاد؛ تصمیم گرفت که برای رفع اختلاف زناشویی خود، از آن سود بجوید. پس آرام، شروع به تکرار این عبارت کرد که:

«من از عشق الهی می‌خواهم که هم اکنون پیوند زناشویی ما را شفا بخشد.»

چندی نگذشت که در آرامشی ژرف فرو رفت، و چون از سکوت برخاست؛ با این یقین که همسرش برای ناهار بازخواهد گشت؛ بی‌درنگ سرگرم تهیه غذا شد. (حال آن که تجربه بی‌کی از مشاجرات پیشین داشت، خلاف این امر را نشان می‌داد.) اما هنوز چیزی نگذشته بود که در باز شد و شوهرش، جعبه شیرینی در دست، و با

یک دنیا لطف و صفا به خانه آمد.

از آن پس، مشاجراتشان کمتر و سبک تر شد. و در مدتی کوتاها تر از آنچه تصور می کرد، هماهنگی کامل به زندگی زناشویی اش بازگشت. زنی بازگان نیز تجربه بی مشابه را برایم تعریف کرد و گفت که از دولت عشق، زندگی زناشویی اش که مدتها بی رنگ و بو و آزاردهنده بود نجات یافته است. زن گفت که هر روز باهم دعوا داشتند؛ دیگر واقعاً از این زندگی به تنگ آمده و کاسه صبرش لبریز شده بود. با خود اندیشید: «این وضع قابل دوام نیست. تندرستی و موفقیت شغلی هر دوی ما در خطر است. اگر بخواهیم این طور پیش برویم، زندگی زناشویی ما از هم می پاشد. حتماً باید راه چاره یی وجود داشته باشد.»

در طلب یافتن مطلبی امیدوارکننده و آرامش بخش، لحظه یی از جستجو غافل نمی ماند. تا این که به این کلمات برخورد که: «عشق، موانع به ظاهر محال را ذوب می کند و از سر راه بر می دارد. محبت، غیرممکن را ممکن می سازد.»

پیش از این، هرگاه دچار اختلاف می شدند، مدتی طول می کشید تا صلح و آشتی میان آنها برقرار شود. اما این بار، چون مدام عبارت بالا را در دل تکرار می کرد، ناهماهنگی و سوء تفاهم تقریباً به ناگاه ناپدید شد و از دولت عشق، آن آخرین مشاجره یی بود که بین آنها در گرفت. از آن وقت به بعد، هرگاه بوی ناهماهنگی به مشامش می خورد، بی درنگ تکرار می کند: «عشق، موانع به ظاهر محال را ذوب می کند و از سر راه برمی دارد. محبت، غیرممکن را ممکن می سازد.» تکرار این عبارت همواره فضای زندگیش را روشن و شفاف ساخته است و برایش آرامش و هماهنگی به ارمغان آورده است. آیا شک دارید که اندیشه ها و کلام سرشار از عشق الهی می تواند

در زندگی و امور شما از همین اقتدار برخوردار باشد؟ من، خود، شاهد این تجربه بوده‌ام. به من ثابت شده است که اندیشه‌های مهرآمیز بسیار سریع‌تر و کامل‌تر از آنچه که بتواند به تصور در آید، به دیگران می‌رسد. یک روز دلپذیر بهاری، در اتاق کارم سرگرم تمام کردن مقاله‌یی دربارهٔ عشق و محبت بودم که پسر نو جوانم که تمام روز را به را بازیهای ورزشی گذارنده بود، خسته و گرسنه به خانه آمد.

وقتی به او گفتم که در حال تمام کردن مقاله‌یی هستم و کارم بیش از چند دقیقه طول نمی‌کشد، آهسته اتاقم را ترک کرد. چند دقیقه‌یی نگذشته بود که احساس کردم در اتاق دوباره باز شد. اما چون ناگهان همه چیز آرام شد، دیگر برنگشتم تا ببینم چه پیش آمده است. چند دقیقه بعد که کارم تمام شده بود، دریافتم که پسرم دیگر بار بازگشته و دوشاخه گل سرخ را که از آن نزدیکی چیده بود، روی میز کارم گذاشته بود و بی آن که حرفی بزند، از اتاق بیرون رفته و صبورانه منتظر مانده بود. البته او نمی‌دانست که مقاله‌ام دربارهٔ عشق است. پیش از آن نیز هرگز برایم گل نیاورده بود. اما در آن لحظه، با آرمانها و اندیشه‌هایی که در سرم بود هماهنگ شده و به شیوه‌یی مهرآمیز پاسخ گفته بود.

در موردی دیگر نیز، او عملاً قدرت کامیابی بخش عشق را نشان داد. یک روز صبح، پسرم با حالتی ملول به مدرسه رفت. تمام روز چهره اش را به خاطر می‌آوردم و خود را مقصر می‌دانستم که چرا حرفی نزدم یا کاری نکردم تا او به آن شکل، خانه را ترک نکند و روز خود را به شیوه‌یی مغموم آغاز نکند. تمام روز، همین که به یاد این مسأله می‌افتادم، تکرار می‌کردم: «عشق الهی هم اکنون برای تصحیح این وضع، به کاملترین کار خود سرگرم است.»

آن روز بعد از ظهر، وقتی از مدرسه به خانه آمد، بی‌درنگ کتابهایش را گوشه‌یی گذاشت و به سوی من آمد و گفت: «سلام بر

زیبای من!» به یاد ندارم که پیش از آن، هیچ گاه مرا به این شکل مخاطب قرار داده باشد، اما به راستی که عشق، آن روز به کاملترین کار خود سرگرم بود!

اما هرگاه به شگفت آمدید که چگونه اندیشه و کلام مهرآمیز می تواند اعجاز کند و مشکلات را از میان بردارد؛ به یاد آورید که واژه ها و اندیشه های سرشار از محبت، از نفوذ و اقتدار آفرینش موهبت های عظیم برخوردارند. اصلاً رسالت عشق - خواه شخصی و خواه غیرشخصی - همین است. دولت عشق یعنی احضار موهبت های جاودان زندگی. وظیفه شما، به شگفت آمدن از کار عشق نیست. تنها کاری که شما باید بکنید این است که دل و جرأت نشان بدهید و عشق را از درون به برون بفرستید. به محض انجام این کار، همواره شاهد نتایجی جالب توجه و رضایت بخش خواهید شد.

یک بار پزشکی کتابی درباره بیماری های روان تنی نشانم داد. در این کتاب، گروهی از پزشکان، پژوهش های تحلیلی خود را درباره علل بیماری های متفاوت و عدم تعادل های ذهنی و عاطفی بیان کرده بودند. وقتی دیدم که در همه موارد، نیاز به محبت نامبرده شده بود، به شگفت آمدم.

مثلاً در مورد همه ناراحتی های معدی، نیاز به محبت وجود داشت. همچنین در مورد همه نارسایی های قلب.

یکی از دلایل ناراحتی های پوستی «نیاز به تأیید» که خود شکلی از محبت است. (کتابداری گفته بود که به محض این که در چهره اش علائم ناراحتی پوستی احساس کرده بود، دستهایش را روی صورتش گذاشته و هر روز تکرار کرده بود که: «عشق الهی هم اکنون تو را شفا می بخشد.» و ناراحتی پوستی اش ناپدید شده بود.)

در مورد بیماری های زنان نیز یکی از دلایل نامبرده «نیاز به محبت»

بود. در مورد خستگی مزمن، دلایلی که ذکر شده بود عبارت بودند از «افسردگی، احساس عدم امنیت، و نیاز به محبت».

در مورد سردرد و میگرن، یکی از دلایل نامبرده «احساس عدم امنیت و نیاز به محبت» بود. در مورد اضافه وزن و پرخوری، یکی از دلایل ذکر شده عبارت بود از: «احساس عدم رضایت از زندگی و نیاز به عشق و محبت» در مورد اعتیاد به الکل و سایر افراطها نیز یکی از دلایل نامبرده «احساس حقارت و نیاز به محبت» بود.

شگفت اینجاست که در صورت نیاز به محبت می‌توان آن را از درون تأمین کرد. مردی بازرگان برایم تعریف کرد که بیماری دردناک خود را که به درازا کشیده بود، با برون فرستادن عشق درون، و با بر زبان آوردن کلام محبت آمیز خطاب به اعضاء بدنش شفا داده بود. او که همه روشهای درمانی را آزموده و هیچ یک از آنها اثری در او نکرده بود، درباره قدرت شفابخش عشق می‌شنود. پس هر روز دستش را بر موضع درد می‌گذارد و تکرار می‌کند: «من دوست دارم». چندی نمی‌گذرد که درد کمتر و کمتر و به تدریج ناپدید می‌شود.

سرطان را «مرض اضطراب» خوانده‌اند. سرگذشت بیماران سرطانی نشان می‌دهد که در دوره‌ی از زندگی خود، احساس نگرانی و ناامنی و کمبود محبت می‌کرده‌اند. ناخودآگاه آنقدر این احساسات و عواطف را در خویشان نگاه داشته‌اند که به تلخی و ذهنی ایرادگیر و چه بسا خصومت و نفرت و انزجار انجامیده است. حاصل آن که خود از پا درآمده‌اند.

مقامی ذیصلاح گفته است که شصت و دو درصد از بیماران سرطانی کسانی هستند که عزیزی را از دست داده‌اند، یا دچار اندوه شدید، افسردگی، و نوبیدی و یاسی مفرط شده‌اند که بر وضع جسمانی آنها اثر گذاشته است. حتی در سال ۱۹۲۵ نیز پژوهشگری

پس از بررسی اوضاع و شرایط صدها بیمار سرطانی، به این نتیجه رسیده بود که بیشتر آنها، پیش از دچار شدن به سرطان، بحرانی عاطفی را پشت سر گذاشته بودند؛ اما برای التیام آزارها و زخمهای عمیق عاطفی خود، چاره‌ی نیافته بودند.

در حیطهٔ ثروت و توانگری نیز محبت در جامه خیرخواهی غیرشخصی و عاری از خودخواهی، بسیار قدرتمند است. تخمین زده‌اند که تنها پانزده درصد از کامیابی مالی انسان، به توانایی فنی او مربوط است. مابقی هشتاد و پنج درصد، با قدرت کنار آمدن او با مردم ارتباط دارد. مدیران پرسنلی، جملگی بر این عقیده‌اند که بیشتر از دو سوم کسانی که کار خود را از دست می‌دهند، به علت کنار نیامدن با دیگران است، نه به دلیل عدم مهارت در کار. نزدیک ده درصد، کسانی هستند که به علت عدم کفایت، به خدمتشان انفصال داده می‌شود. مابقی نود درصد کارکنان اخراجی را کسانی تشکیل می‌دهند که دچار «مشکلات شخصیتی» هستند.

یک خانم منشی که علاقمند بود کار جالب توجه و پردرآمدش را حفظ کند، دریافت که باید بیاموزد چگونه با «بدخلقی سر صبح» رئیس‌اش کنار بیاید. از قدرت کامیابی‌بخش محبت آگاه شد و به تکرار این عبارت امت فاکس^۱ پرداخت که: همهٔ آدمیان تجلی عشق الهی هستند. پس من به جز عشق الهی، با هیچ چیز دیگر نمی‌توانم روبرو شوم.

چون روزش را با تکرار این عبارت آغاز می‌کرد، پیش از ورود رئیس‌اش، فضایی آرام ایجاد می‌شد. و موقعی که رئیس، او را برای دیکته کردن نامه‌ها صدا می‌کرد، عشق الهی پیشاپیش کار عالی خود

1. Emmet Fox

را با بدخلقی او کرده بود. و سیمای عبوس او به چهره یی خوشایند و سازگار بدل شده بود. به این طریق، خانم منشی توانست کارش را حفظ کند. چون مسأله بدخلقی رئیس، تنها جنبه ناخوشایند و نگرانی آور کارش بود.

فروشنده یی سیار که تا خرخره در قرض فرو رفته بود، هر چه کوشید از بانک وام بگیرد تا بتواند قرضهایش را بپردازد؛ چون دوست و آشنا نداشت، موفق نشد که وام بگیرد. پس به تکرار این عبارت تأکیدی پرداخت که: «عشق الهی هم اکنون مرا توانگر و دولتمند می‌کند.» چند روز نگذشته بود که فروش بزرگی کرد و نه تنها توانست همه قرضهایش را بپردازد، حتی توانست پس انداز کند.

چند سال پیش، در اوضاع خراب اقتصادی و کساد بازار، در هوایی به شدت سرد، شرکتی که برای آن کار می‌کردم دچار مشکلات مالی شد. اعضاء هیئت مدیره، سخت از هوای سرد که ظاهراً یکی از علل خرابی وضع مالی و اقتصادی شرکت بود افسرده بودند. امیدی به چشم نمی‌خورد؛ تا این که چند نفر از کارکنان شرکت تصمیم گرفتند که در ساعاتی معین، به طور دسته جمعی به تکرار عبارتهای تأکیدی بپردازند و از قدرت کامیابی بخش عشق الهی مدد بطلبند. هر فرد آنچه را که به دلش می‌افتاد برای بهبود وضع خود تکرار می‌کرد. مثلاً می‌گفت: «من تجلی عشق خدا هستم و می‌گذارم عشق خدا رهبری و هدایت کند و به من الهام بخشد.» و برای برکت و دولت شرکت خود می‌گفتند: «عشق الهی باطن یکایک ما، اندیشه های تازه، شهامت تازه، و نعمت و ثروتی محسوس را هر روز به سوی ما می‌کشاند. عشق الهی باطن تو، اندیشه های تازه، شهامت تازه، و نعمت و ثروتی محسوس را هر روز به سوی تو می‌کشاند.»

چنین به نظر می‌رسید که فضای افسرده و نومید و نگرانی در مورد

وضع کار شرکت محو می شود و از میان برمی خیزد. همه کسانی که در دعا‌های روزانه شرکت داشتند، سبکروحي دلبذیری را تجربه می کردند. اندیشه های تازه و شهامت تازه، برکت روزانه بی محسوس را به سوی آنها می کشاند. چند هفته بیشتر نگذشته بود که بحران مالی پشت سر گذاشته شد، و آن سال به یکی از پربرکت ترین سالهای این شرکت بدل شد!

پزشکی متخصص بیماریهای دست و پا که او نیز دچار مشکلات مالی شده بود، از اعضای این شرکت پرسید که چگونه این شرکت توانست در آن هوای نامساعد و کساد اقتصادی، به وضع مالی عادی خود بازگردد؟ آنها نیز دعا‌های خود را با او در میان گذاشتند. ثمرات این دعاها برای پزشک چنان رضایت بخش بود که او نیز هزار نسخه از این دعاها را چاپ کرد و هرگاه بیمارانش به مشکلات مالی خود اشاره می کردند، نسخه بی را به آنها می داد. از این رو، در آن زمستان یخ بندان، آنها که با ما سروکار داشتند و در دعا‌های ما سهیم شده بودند، از دولت عشق و قدرت کامیابی بخش آن بهره جستند.

سالها پیش، اما کورتیس هاپکینز^۱، در این مورد گفت: وضع کسب و کارتان را همان گونه که هست بپذیرید و عشق الهی را حمد و ثنا گوید که برایتان راه حلی مقتدر و خردمندانه می یابد. «هرگاه به چنین وضعی گرفتار آمدید، بی درنگ تکرار کنید: «عشق الهی را حمد و ثنا می گویم که برایم راه حلی مقتدر و خردمندانه می یابد.»

در همه مراحل و زمینه های زندگی، محبت دارای قدرتی کامیابی بخش است. بسیاری از کسانی که جویای یک زندگی متعادلند، عبارت تأکیدی زیر را مؤثر یافته اند:

«عشق الهی از طریق من تجلی می‌کند، و همه آنچه را که برای خوشبختی و تکمیل زندگیم لازم است، هم اکنون به سوی من می‌کشاند.»

نیاز شما هر چه که باشد، پاسخش محبت است. لازم نیست برای محبت، به برون از خویش نظر افکنید. شروع کنید به این که از درون اندیشه‌ها و احساسهای خود، عشق را به برون بفرستید. آنگاه همه اشخاص و اوضاع و شرایطی را که به مصلحت و منفعت شماست به سوی خود می‌کشانید. به راستی که: «شما در حلقه سحرآمیز عشق خدا گام بر می‌دارید، و هم اکنون چون مغناطیسی الهی در برابر خیر و صلاح خود مقاومت ناپذیر هستید.» و اینها همه از دولت عشق است.

فصل دوم

راه کامیابی خود را دوست بدانید

چه بسیار در زندگی پیش آمده که خواسته ایم با پیکار راه خود را بگشاییم و به پیش برانیم و با این کار، به هر عملی که دست زده ایم با درد و رنج و شکست مواجه شده ایم. حال آن که می توانستیم راهمان را دوست بدانیم و در هر گام، شادمانی و کامیابی را تجربه کنیم.

امت فاکس می گوید: «مشکلی نیست که عشق، گره از کارش نگشاید.»

به یاد دارم زمانی دچار مشکلی شده بودم که می پنداشتم همه راههای ممکن را برای حل آن مسأله آزموده ام. با این حال، هر بار گویی با دیواری سنگی روبرو می شدی.

دیگران در این امر دخالت داشتند و تا آنها اقدام نمی کردند، کاری از دستم ساخته نبود. موقعیتی ناکام کننده و دلسردی آور می نمود. تا جایی که عقلم می رسید و در توانم بود، کوشیده بودم که آن اشخاص را به انجام این کار وادارم. اما هیچ یک از کوششهایم به ثمر نرسیده بود. تا این که به این نوشته اماکورتیس هاپکینز برخوردم که:

«هرچه که از آن تو و برای توست، همانا از عشق لبریز است. موهبت

تو همانقدر دوست می‌دارد که تو دوستش می‌داری. موهبت تو، تو را می‌جوید و پروازکنان به سوی تو می‌آید، اگر دریابی که آنچه را که دوست می‌داری، خود دوست داشتن است. هرگاه بدانی که مردمان عشقند، همه عوض خواهند شد. ما نیز در چشم مردم عوض خواهیم شد، اگر بدانیم که جوهر و ساختارمان از عشق است. همه چیز یعنی عشق. در کل کائنات، هیچ نیست الا عشق.

پس از خواندن آن کلمات، احساس کردم که چیزی سخت در درونم شکست. انگار چیزی در ناحیه قلبم شروع به حرکت و حل شدن کرد و توانستم آسوده تر و آزادانه تر نفس بکشم. به راستی که در این وضعیت، دیواری سنگی وجود داشت. اما این دیوار سنگی در درونم بود، نه در بیرون؛ و از اندیشه های سخت خودم درباره این وضع، ساخته شده بود. واقعاً که مکاشفه یی شگفت بود و دریافت این مطلب که نه دیگری، که اندیشه سخت خودم سبب شده بود که این وضع چون دیواری سنگی برجا بماند، آسودگی ژرفی برابم به ارمغان آورد.

پس تأکید بر این نکته را آغاز کردم که:

« به راستی هر آنچه از آن من و برای من است — از جمله آن اشخاص — از عشق لبریز است. موهبتی که در این وضعیت از آن من است همانقدر دوستم دارد که من دوستش دارم. موهبتی که در رابطه با این موضوع به من تعلق دارد، هم اکنون مرا می‌جوید و پروازکنان به سوی من می‌آید. زیرا من این وضع را به دیده محبت می‌نگرم. »

هرچند ماهها بود که از آن اشخاص بی خبر بودم، نامه یی بسیار گرم و صمیمانه از آنها دریافت کردم که می‌گفت در مورد مسأله مورد علاقه ام تعجیل خواهند کرد. اکنون هرگاه با این سازمان تماس می‌گیرم، همواره در نهایت لطف و سرعت پاسخ می‌گویند. از آن

موقع به بعد، کوچکترین تأخیر یا سوء تفاهمی پیش نیامده است. در هر وضعیت ناخوشایند، می‌توانید راه عبور از مشکل خود را دوست بدارید، اگر بر این نکته تأکید کنید که:

«این شخص و این وضع، نسبت به من سرشار از محبت است و من نیز نسبت به آنها از محبت سرشارم. موهبتی که در این وضعیت از آن من است همانقدر دوستم دارد که من دوستش دارم. از آنجا که من این وضع را به دیدهٔ محبت می‌نگرم، هر آنچه که در این مورد، به خیر و صلاح من است هم اکنون مرا می‌جوید و پروازکنان به سویم می‌آید.»

چند سال پیش، رویدادی در زندگی خودم، دیگر بار نشانم داد که نیروی محبت را نباید دست کم گرفت. از دولت عشق، پیکارها آسانتر از کاربرد سلاح و جنگ افزار به پیروزی می‌رسد. اگر می‌خواهید به هر چه دست می‌زنید طلا شود و در همهٔ امور زندگی کامیاب شوید، لبریز از عشق و محبت باشید.

از من خواسته شده بود که ریاست یک سازمان غیرانتفاعی را به عهده بگیرم. این شغلی بود که هیچ کس علاقه مند به تصدی آن نبود. زیرا در این سازمان، علاوه بر ناهماهنگی بسیار و رنجشها و کدورت‌های فراوان، کمبود مالی نیز وجود داشت. در هر حال، شغلی نبود که بتوان مشتاقش بود. به ویژه که نخستین شغلی بود که در این زمینه به عهده می‌گرفتم. البته برای انجام این کار، آموزش کافی دیده بودم؛ اما تجربه بی‌نداشتم. و این مورد خاص، برای شخص بی‌تجربه، کاری دشوار به نظر می‌رسید. اما چاره بی‌نداشتم. یا می‌بایست بیکار می‌ماندم، یا همین شغل را می‌پذیرفتم. پس با اکراه قبولش کردم.

در نخستین نشستی که با هیأت مدیره داشتم، هیچ نکتهٔ خوش بین‌کننده‌بی توجهم را به خود جلب نکرد. دو تن از آنها ایراد گرفتند که زیادی جوان و بی‌تجربه‌ام و قادر به حل مسائل آنها نیستم.

من هم خاموش، در دلم، اما از سر صدق و صفا، با آنها موافقت کردم. اما سایر اعضاء هیأت مدیره خاطر نشان ساختند که من رییس جدید هستم و برای این کار آموزش دیده‌ام و وانگهی از سوی سازمان مرکزی برای تصدی این شغل تعیین شده‌ام و آنها نیز علاقمندند که برای حل مشکلات سازمان، همه‌گونه همکاری را با من بکنند.

وقتی برای دریافت هدایت دعا می‌کردم تا بدانم که برای اداره امور موقعیتی چنین دشوار چه باید بکنم، این فکر از سرم گذشت که تنها سلاح مرموز این وضع باید عشق الهی باشد. عشق الهی تنها راز پیروزی در نبردی چنین دشوار است. تنها عشق الهی می‌تواند هماهنگی و توانگری را به سوی این سازمان سرازیر سازد.

وقتی در نخستین جلسه هیأت مدیره، اندیشه‌ام را با آنها در میان گذاشتم، آن دو تن دیگر بار شروع به مخالفت کردند که معتقد نیستند که عشق الهی «به تنهایی» می‌تواند مشکلی را بگشاید. ضمناً با پرخاش پرسیدند: «مگر شما توی باغ نیستید که چنین پیشنهادی می‌کنید؟» و از شدت عصبانیت، استعفا دادند. من فهمیدم که این نخستین گام عشق الهی برای از میان برداشتن ناهماهنگی و حل مسأله است.

در گفتگویی خصوصی، رییس هیأت مدیره به من گفت البته که نمی‌توان درباره قدرت عشق الهی تردید روا داشت. عشق الهی می‌تواند هر نبردی را به ظفر برساند. اعتقاد او به نیروی هماهنگی بخش و توانگرکننده عشق، چنان قدرتمند بود که با من قرار گذاشت هر روز صبح به مدت یک ساعت یکدیگر را ببینیم تا درباره امور مختلف سازمان باهم صحبت کنیم و سپس ثمرات نیکوی عشق الهی را مورد تأکید قرار دهیم و عبارتهای تأکیدی خود را تکرار کنیم. عبارتهایی که هر روز در آن جلسات صبحگاهی تکرار می‌کردیم

عبارت بودند از: «عشق الهی اکنون و اینجا به کاملترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هماهنگی و انطباق می‌بخشد و برکت و نعمت می‌آورد. عشق الهی همه چیز را پیش بینی می‌کند و هم اکنون همه موهبتها و ثروتها را به وفور در اختیار این سازمان می‌گذارد. عشق الهی هم اکنون پیروز می‌شود!»

نتایج آن جلسات روزانه صبحگاهی، خیریت انگیز و تقریباً باورنکردنی بود. همین که کلام عشق الهی را بر زبان می‌آوردیم و بر سر این موقعیت دشوار می‌باراندیم، چون مرهمی که بر زخم بگذارند، همه دردها التیام می‌یافت. گرایشها و اعمال، آرام و نرم و هماهنگ و سرشار از همکاری می‌شد. هنوز چندی نگذشته بود که چنان همه چیز راست و هموار شد که گویی این سازمان، از ابتدا نیز مشکلی نداشته است. در مدتی بسیار کوتاه، درآمد آن دو برابر شد. هدایایی بیشمار به سوی سازمان سرازیر گشت: از جمله جعبه‌های رنگهای تازه و نقاشانی که مشتاقانه می‌خواستند به رایگان تمام عمارت را رنگ بزنند. سپس اهداء پرده‌های نو و مبلمان و اثاثیه بسیار زیبا و تهویه مطبوع و صندوق پستی رایگان و هر وسیله و ابزار دیگری که بر شوکت و جلال سازمان می‌افزود آغاز شد. چند ماه بیشتر نگذشته بود که کل این سازمان چون جواهری تابناک می‌درخشید.

سازمان در جهت رشد و پیشرفت و توانگری تازه‌یی گام برمی‌داشت. دیگر نه کسی مشکل پیشین را به یاد می‌آورد؛ نه از آن سخن می‌گفت؛ زیرا همه چیز اکنون چنان اعجاب انگیز و عالی بود که به تصور نیز در نمی‌آمد. هر چند من دیگر با آن سازمان ارتباط ندارم، اما می‌دانم که همچنان در طول سالها به رشد و توانگری خود ادامه داده است. عشق الهی همه تلاشهایم را در آن سازمان به ثمر رساند و به کاملترین کار خود در آن سازمان همچنان ادامه داد.

بانویی خانه‌دار بر آن شد که از عشق الهی به عنوان سلاحی مرموز و کارآمد، برای برطرف کردن یکی از گرفتاریهایش سود بجوید. همسرش را شوهر خوبی نمی‌دانست. او معدن کار بود و هر سال، اول بهار به منظور کار پیدا کردن در معادن طلا و نقره ایالات شمال غربی، خانه و کاشانه را ترک می‌کرد و تا آخر پاییز هم خبری از او نمی‌شد. آخر پاییز هم برمی‌گشت تا تمام زمستان را عاطل و باطل بچرخد.

زن سه‌ماه تابستان، تنها و بی‌کس، می‌بایست با پیشخدمتی در رستورانها و مستخدمی و هر کار دیگری که گیر می‌آورد شکمش را سیر کند و اجاره خانه و قبض آب و برق و سایر صورتحسابها را بپردازد. حتی این فکر از سرش گذشت که طلاق بگیرد و خود را از شر این زندگی سخت، که آن هم صرفاً به قصد تنازع بقا صورت می‌گرفت خلاص کند.

در چنین اوضاع و احوالی، درباره قدرت مشکل‌گشای محبت شنید. پس به جای این که به عیوب شوهرش بیندیشد، شبانه‌روز تکرار کرد که عشق الهی در زندگی زناشویی او، در امور مالی او، و همچنین در وضعیت. شغلی شوهرش، به کاملترین کار خود سرگرم است. ناگهان اوضاع برگشت و رویدادهایی دلپذیر باریدن گرفت.

همسرش برایش نامه نوشت که در معدن نقره کار پیدا کرده است و به محض دریافت دستمزد، از این به بعد، مرتب برایش پول خواهد فرستاد. چون پیش از این، نه نامه نوشته بود و نه پول فرستاده بود؛ این حادثه چون معجزه به نظر می‌رسید. با این که سابقه نامه‌نگاری وجود نداشت، اکنون به‌طور منظم نامه‌های مفصل دوستانه می‌نوشت. حتی از عشق و علاقه‌اش سخن می‌گفت و از نیازش به این که در کنار یکدیگر زندگی کنند.

در پایان تابستان، نامه همسرش آمد که در زمستان نیز سرگرم کار

خواهد بود. این واقعاً غیر عادی به نظر می‌آمد. زیرا کار معدن همواره فصلی بود. چون زن به تکرار عبارتهای تأکیدی مبتنی بر ثمرات عالی و کامل عشق الهی ادامه داد، زندگی زناشویی‌اش هماهنگ و همه قرضهای دیرینه‌اش پرداخت شد. همسرش مستقلاً شرکت معدن خودش را تأسیس کرد و وارد کسب و کار و تجارت شد. به این ترتیب، موافقی که شوهرش برای سرکشی به معادن می‌رفت، خودش در نقش مدیر، شرکت را اداره می‌کرد. اکنون می‌توانستند با هم کار کنند و ساعات بیشتری را در کنار یکدیگر بگذرانند.

چه بسیار پیش آمده که با سرزنش و انتقاد و ایرادگیری، مواهب و امنیت یک ازدواج خوشبخت و زندگی شاد بریاد رفته است. حال آن که می‌شد همه رویدادهای پیش آمده را دوست داشت و از همه تلاشها سود جست. آیا دوست داشتن راهی که برای حل مشکلات خویش انتخاب می‌کنیم، آسانتر از پیکار مدام در طول راه نیست؟ انتقاد همواره نتایجی منفی و نامطلوب و تأثرآور به بار می‌آورد. ثمراتی غیر لازم که می‌شد از آنها احتراز جست. بلایی که مردم از راه انتقاد (که ضد عشق است) بر سر خود می‌آورند، مرا به یاد هنرمندی جوان می‌اندازد که به نبوغش در خرده‌گیری و کشف نقاط ضعف و عیوب شخصیتی دیگران می‌بالید و از این که می‌توانست منش مردم را زیر ذره‌بین قرار دهد و نواقص آنها را نمایان سازد فخر می‌فروخت. شبی این مرد جوان خواب دید که در بیابانی بی‌آب و علف، زیر باری سنگین گام برمی‌دارد.

در خواب، آهسته نالید: «این بار سنگین که بر دوش دارم چیست؟ چرا باید من آن را حمل کنم؟ به چه دلیل چنین بار سنگینی باید بر شانه‌های من گذاشته شود؟» صدایی پاسخ گفت: «بار تو، وزن سنگین همه معایبی است که در دیگران یافته‌ای. پس دیگر چرا گلايه

می‌کنی؟ مگر خودت این معایب را نیافته‌ای و کشف نکرده‌ای؟ پس تماماً متعلق به خود توست!»

صحبت دربارهٔ پلیدی باعث بروز پلیدی می‌شود. هرچه بیشتر به شر توجه کنید، بر شر می‌افزایید. هر عیبی را که در دیگران ببینید، همان عیب یا نقصی مشابه را به زندگی خود فرا می‌خوانید. ایراد گرفتن از دیگران سبب می‌شود که خودتان با نفی و انکار روبرو شوید. وقتی با سرزنش و انتقاداتان، شیرۀ وجود دیگری را می‌مکید، راه می‌گشایید تا شیرۀ ذهن و تن و امور خودتان مکیده شود. در واقع به پیشواز بیماری و بدبختی و آشفتگی و تنگدستی می‌روید.

شرکتی را می‌شناختم که رییس آن عوض شده بود. گروهی از کارمندان، به این دلیل که از رییس جدید خوششان نیامده بود، از کار استعفا دادند. هر جا می‌نشستند، از رییس جدید آن شرکت بد می‌گفتند و او را خوار و خفیف می‌کردند. آنقدر به داوریه‌های منفی خود ادامه دادند که هنوز چند ماهی از بیرون آمدنشان از آن شرکت نگذشته بود که یکی از آنها دچار حمله قلبی شد و مرد. دیگری وارد کسب و کاری تازه شد که کارش نگرفت. پس به تجارت دست زد و ورشکست شد. وارد کاری دیگر شد و باز با اقبال مواجه نشد. یک نفر از آنها از همسرش طلاق گرفت. دیگری چند تن از افراد خانواده اش را از دست داد. یکی از آنها با چند نفر از اعضای خانواده اش اختلاف جدی پیدا کرد. آن عده از کارکنان پیشین شرکت که هنوز درس عبرت نگرفته و همچنان به انتقادهایشان ادامه می‌دادند، مدام گرفتار تجربه‌های منفی زندگی بودند. یکی از آنها سگته کرد و فلج شد و پس از یک سال مرد؛ حال آن‌که زنی بسیار سالم و قوی و فعال و موفق بود. یکی دیگر از آنها دچار آرتروز (ورم مفاصل) شدید شد و دیگر نتوانست بدون عصا راه برود و پس از مدتی مجبور به استفاده از

صندلی چرخ دار شد. یکی از آنها دچار ذات الریه می شد که شفا نمی یافت و مجبور شد مدتها در بیمارستان بستری شود. این بیماریها هزینه یی سنگین نیز به دنبال داشت و هزاران مشکل مالی دیگر نیز از پس آن می آمد. پس انتقادهای غیرمنصفانه این اشخاص از مدیر آن شرکت، تنها خودشان را آزار داد.

اما مدیر جدید - با این که می دانست پشت سرش حرف می زنند همه بدگوییها را نادیده انگاشت؛ زیرا می دانست آنها اقتداری ندارند. پس کارش رونق گرفت و خودش نیز توانگر و ثروتمند شد.

قدما رازی را می دانستند که به مصلحت ماست از آن باخبر شویم: وصف نیکی بر نیکی می افزاید! می رولند^۱ در کتابش: جرأت کن که باور داشته باشی! درباره چگونگی مضاعف کردن نیکیهای زندگی چنین می نویسد:

«اگر آن نیکیوی والا را که آرزومندش هستید، به سوی زندگانی خود نمی کشانید؛ ابراز محبت را آغاز کنید. بگذارید وجودتان کانون نورانی و هسته درخشان عشق شود. آنگاه به آن مهر الهی که چون مغناطیسی نیرومند در هستی خودتان نهفته است دست خواهید یافت. آنگاه تمام جهانتان عوض خواهد شد... لحظه یی که دلتان لبریز از عشق باشد، با انتقاد و ایرادگیری خود، دیگران را بر نمی انگیزید. تنها سرشار از جاذبه یی الهی، در برابر نیکیوی های زندگی مقاومت ناپذیر خواهید شد.»

فلورانس اسکاول شین^۲، در کتابش. «بازی زندگی و راه این بازی» می گوید: «هر انسانی با تشرف به آیین عشق، به این سیاره پا می نهد.» مشکل شما هر چه که باشد، امتحان محبت است. اگر بتوانید از راه

1. May Rowland

2. Florence Scovel Shinn * The Game of Life and How to play it

محبت در این آزمایش پیروز شوید، مسأله شما حل خواهد شد. اگر نه، آنقدر به درازا خواهد کشید تا از راه محبت، مسأله خود را حل کنید. زیرا مشکل شما مجالی برای تشرف به آیین عشق است. اخیراً بانویی بازرگان، راه تشرف خود را به آیین عشق، چنین برایم تعریف کرد:

«چندی پیش احساس کردم که دیگر ادامه این وضع برایم مقدور نیست. شوهرم سخت افسرده و در معرض درهم شکستن اعصاب بود. پسر بزرگم که نوزده ساله و دانشجوی دانشگاه بود، بدون دریافت کوچکترین کمکی از جانب ما، در تقلا بود تا مخارج دانشکده اش را تأمین کند. پسر وسطی ام که دوازده ساله بود، با این که سالها تحت مداوای اختلال روانی بود، هنوز مواقعی تا سر حد جنون دچار خشم و خشونت می شد. دختر پانزده ساله ام با کج خلقی و بداخمی های مداوم به ناهماهنگی موجود و اکنش نشان می داد و ظاهراً نمی توانست با هیچ کدام از دوستان و آموزگاراناش کنار بیاید. خودم هم مدام دچار عفونت کلیه بودم. وقتی پزشکم به من هشدار داد که باید بیش از اینها مراقب باشم، حتماً می توانید میزان نگرانیم را حدس بزنید.

پس از مطالعه مقاله یی درباره قدرت دولت بخش عشق الهی که چگونه سلامت به ارمغان می آورد و نقصان های شخصیتی را بهبود می بخشد و اوضاع و احوال و رویدادها را هموار می سازد؛ دفتر و قلمی خریدم تا هرگاه که احساس نگرانی یا ترس می کنم به سراغ دفترم بروم و درباره احساسم عبارتی محبت آمیز بنویسم. برای همسرم، برای فرزندانم، و همچنین برای خودم بارها نوشتم:

«من به دیده محبت نگاهت می کنم، و از تماشای کمال و بالندگی تو، به وجد می آیم.»

حاصل امر باورکردنی نبود! شش هفته پیش که تأکید بر قدرت عشق الهی را آغاز کردم، همسرم به یک مرده می مانست. اکنون هر روز دوش می گیرد. همان هفته اول به آرایشگاه رفت و موهایش را کوتاه کرد. بدون این که من حرفی زده باشم، شروع به کمک در امور منزل کرد. پسر نوزده ساله ام که به دانشکده می رفت، برای یکی از پژوهشهایش یک چک صد دلاری جایزه گرفت. همچنین به عنوان مربی تیم فوتبال، کاری بسیار عالی با درآمد ماهانه یی مکفی پیدا کرد؛ که از این طریق به آسانی از عهده مخارج دانشکده اش بر می آید. پسر وسطی ام ناگهان آرام و خوش خلق شد و اکنون چند هفته است که کوچکترین رفتار خشونت آمیزی از خود نشان نداده است. دخترم هم با دوستان و آموزگاراناش مهربانتر و ملایمتر شده است. در کلیه هایم نیز اثری از عفونت بجا نمانده است. اکنون به راحتی یک برنامه بهداشتی را دنبال می کنم که مقاومت را بالا ببرد. یک شغل نیمه وقت هم پیدا کرده ام و نمی توانم «از دولت عشق» که از چنین قدرتی بهره مند بوده است سپاسگزار نباشم!

چارلز فیلمور^۱ می گوید:

«هر چه بیشتر از عشق سخن گوئیم، در آگاهی آدمی جایی ژرفتر می یابد. اگر در اندیشیدن به واژه های زیبا اصرار ورزیم و واژه هایی مهرآمیز بر زبان آوریم، یقین بدانید که تجربه آن عشق عظیم را که به وصف در نمی آید: عشق خدا را به عالم درون خود فرا می خوانیم. به عشق توکل کنید که تنها عشق می تواند شما را از مشکلاتتان برون آورد. عشق را فرا بخوانید تا به حل مسایل شما بنشیند. اگر به عشق اعتماد کنید، انجام دادن هیچ چیز برایتان دشوار نخواهد بود.

اگر در هر موقعیتی، آگاهانه عشق را فرا خوانید و از عشق مدد بجوید؛ عشق برای زایش ثمرات نیکو، از راههای بیشمار و گوناگون کار می‌کند. وقتی به جای جنگیدن با راه زندگیتان، بر آن شوید که دریابید چگونه این راه را دوست بدانید؛ عشق اسرار کامیابی بخش خویش را بر شما فاش می‌نماید. با آغوش گشاده به پیشواز محبت بروید و در طول راه بگویید:

«من از دولت عشق زنده‌ام. من با قانون محبت زندگی می‌کنم. و محبت از هم اکنون فاتح و پیروز است.»

همین یک اندیشه می‌تواند در زندگیتان ظفرهای بیشمار به ارمغان آورد.

فصل سوم

قدرت شفاعت بخش عشق

بخشی از بهار به رعایت روزه اختصاص داده شده که با گیاهخواری و دعا و عبادت همراه است و نماد دوران آمادگی برای رستاخیز زندگی و زیبایی تازه‌ی در دنیای شخصی خویش است. بیاید تصلیب را کنار بگذاریم و در طول فصل روزه و همه روزه‌های سال، رستاخیز را آغاز کنیم. این کار با قدرت شفاعت بخش عشق انجام پذیر است.

روزه‌ی که باید بگیریم پرهیز از خاطرات منفی گذشته و کینه‌ها و بخل و رشک و نفرت و انزجار و انتقاد و احساس بی‌عدالتی و آزار و هرگونه ناهماهنگی دیگر است. راههای معین ساده‌ی برای فرو باراندن قدرت شفاعت بخش عشق بر خاطرات منفی وجود دارد، که می‌توانید برای ابد از شر آنها خلاص شوید. وقتی از شر این عواطف و هیجانات مخرب خلاص شوید، از تصلیب خویشتن و دیگران دست بر می‌دارید و آنگاه برای رستاخیز موهبت‌های خود آماده می‌شوید.

بانویی بازرگان از فرانسه برایم نوشت:

«خاله‌ام سرانجام به امواج عشق الهی که برایش می‌فرستادم پاسخ

مثبت داد. اکنون مرا «خواهرزادهٔ محبوبم» می خواند. باید اعتراف کنم که رابطهٔ ما بسیار منفی بود که به یمن عشق الهی دگرگون شده و شفا یافته است!

برای روزه و پرهیز از گرایشهای منفی دو راه ویژه وجود دارد که موجب می شود قدرت شفا بخش عشق در ذهن و تن و امورتان به کار افتد. این دو عمل عبارتند از: پالایش و بخشایش. شاید به شگفت در آید که این دو عمل بخشی از عشق است. هرگاه دیدید که سایر جنبه های عشق پاسخگو نبوده اند و اوضاع دشوار زندگیتان را شفا نبخشیده اند، شاید هنوز به پالایش و بخشایش نپرداخته اید. چنین کنید که ثمرات نیکوی آن به سراغتان خواهد آمد.

شاید این گفتهٔ خلیل جبران^۱ اشاره به همین دو جنبهٔ عشق باشد: «با ما از عشق بگو... که عشق برای رشد تو و برای پیرایش توست... میندیش که می توانی عشق را هدایت کنی، زیرا اگر عشق، ارزشمند بیادبت، هدایت خواهد کرد.»

حتماً شنیده اید که می گویند عشق چیز با شکوهی است، اما چه بسا زمانی که قدرت پیراستن و هرس کردن عشق، در زندگیتان در کار بوده؛ احساس کرده اید که عشق چیز «درهم شکننده بی» است. اگر مشتاق پالایش و بخشایش باشید، آنچه که درهم شکننده و چون خاری در پوست می نماید، به چیزی با شکوه تبدیل می شود. آنگاه در می یابید که عشق می تواند به سوی موهبتی عظیمتر هدایتتان کند.

قانون معنویت حکم می کند که اگر می خواهید مشکلاتتان خاتمه یابند و به راستی در زندگی پیشرفت کنید، ببخشایید. بسیاری از مردم، واژهٔ بخشایش را دوست ندارند. بخشایش یعنی آزاد و رها

کردن و چیزی مثبت را جایگزین چیزی منفی ساختن. پالایش نیز نوعی بخشایش است، و همه ما به آن نیاز داریم. اگرچه فکر می‌کنیم که وابستگی عاطفی یکی از والاترین چهره‌های عشق است، کاملاً خلاف آن صادق است. پالایش عاطفی، یکی از والاترین صور محبت است. دلبستگی به وابستگی و اسارت می‌انجامد. حال آن که شیوه عشق راستین، آزاد کردن آن چیز یا آن شخصی است که دوست می‌دارید. اگر پالایش را در پیش گیرید، هرگز چیزی را از دست نمی‌دهید. به عکس، برای پرورش عشقی آزادانه‌تر و رضایت بخش‌تر راه می‌گشایید، تا همه آنان که از این خوان نعمت بهره‌ی دارند بتوانند هماهنگ‌تر محبت کنند و محبت ببینند.

هرگز آنچه را که عالیت‌ترین خیر و صلاح‌تان باشد، از دست نمی‌دهید. هرگاه چنین به نظر برسد که چیزی را از کف داده‌اید، تنها به این علت بوده که دیگر برایتان سودمند یا موهبتی بی‌نظیر نبوده است. البته شاید خودتان فکر کنید که بهترین بوده است، اما عملاً آن را پشت سر گذاشته‌اید و دیگر به آن نیاز ندارید. از این رو، قدرت پیرایشگر عشق، شما را از آن آزاد و رها کرده است. با این شناخت، خواهید توانست که دست از سرش بردارید و ذهن و دلتان را بر دریافت موهبت تازه بزرگتر خود بگشایید.

آزاد کردن دیگران به معنای آزاد کردن خودتان است. هرگاه نسبت به دیگران: به گرایشها و رفتار و شیوه زندگی آنها احساس دلبستگی می‌کنید، شاید به این دلیل است که ناخودآگاه احساس وابستگی می‌کنید؛ و از اسارتی که خود آفریده‌اید، خراشیده و مساییده می‌شوید. وقتی شخص یا مسأله یا اوضاع و شرایطی را که احساس می‌کنید شما را در فشار قرار داده است رها می‌کنید، کلید را به سوی

آزادی می چرخانید. یادنان باشد که شما حاکم موقعیتها هستید، نه برده آنها.

وقتی در کمال جرأت و شهامت، شخص یا چیزی که شما را به اسارت درمی آورد رها می کنید، به جای این که قربانی باشید قادر می شوید. اگر توانسته بودید خود را به اسارت درآورید، پس می توانید خود را از اسارت برهانید و آزاد سازید.

زنی بازرگان از فلوریدا برایم نوشت.

وقتی در کتاب شما خواندم اگر زیر تسلط کسی هستید و به شما امر و نهی می شود نشانه آن است که به عملی اسارت آور دست زده اید و باید به پالایش و بخشایش پردازید، به قدرت کامیابی بخش عشق علاقه مند شدم و هر روز آن را تمرین کردم. در محیط کارم با وضعی ناهماهنگ روبرو بودم که دوستانه و آسوده حل شد. دعای روزانه: پالایش و بخشایش و عشق! چنان به دادم رسیده که به تصور در نمی آید!

بانویی خانه دار ماهها نگران بیماری همسرش بود. هر چه بیشتر می کوشید برای بهبود به همسرش کمک کند، چنین به نظر می رسید که او بیشتر به بیماریش می چسبید و هر دوی آنها بیشتر گرفتار می شدند. تا این که روزی درباره قدرت شفا بخش پالایش شنید. پس شروع کرد به تکرار این عبارت که:

«من تو را به خیر و صلاح می سپارم. دوستت دارم اما برای آزادی کامل و آن سلامت را می خواهم که از هر جهت به مصلحت توست. من آزادم و تو نیز آزادی.»

پیش از این، هر گاه کوشیده بود با تکرار عبارتهای تأکیدی گوناگون، به شفای همسرش کمک کند. گویی ذهن نیمه هشیار شوهرش در برابر بهبود و تندرستی مقاومت می کرد. اما پس از این که

همسرش را به حال خود گذاشت تا هر گونه که خود می خواهد سلامت بیابد؛ و ذهناً این مسأله را رها کرد و به زندگی عادی خود بازگشت، شوهرش به سرعت بهبود یافت. بعضی از ناراحتیهای پیشین او ناگهان ناپدید شد و کاملاً شفا یافت. آشکار بود که مابقی نیز در حال بهبود است.

اگر مردم به جای واداشتن دیگران به این که به دلخواهشان یا به گونه‌ی خاصی رفتار کنند، آنها را به حال خود رها می‌کردند، بیشتر مسائل مربوط به روابط انسانی حل می‌شد.

اکنون میان همسران و والدین و فرزندان، نیاز به رهایی و آزادی، بیش از نیاز به ابراز محبت است. اغلب به نام عشق می‌خواهیم دیگران را خرد و خمیر کنیم و به شکل دلخواه خود در آوریم. اما این عشق نیست؛ تملکی خودخواهانه است که به جای رهایی و آزادی، اسارت می‌آورد. شگفت اینجاست که آنگاه در حیرت فرو می‌رویم که چرا مردم به جای پذیرفتن «کمک» ما، در برابر آن مقاومت می‌ورزند. خلیل جبران دربارهٔ عشق رهایی بخش گفته است:

«به یکدیگر عشق بورزید، اما عشق را به بند نکشید... بگذارید میان با هم بودنتان فضایی و فاصله‌ی باشد. با یکدیگر بخوانید و برقصد و شادمان باشید، اما بگذارید هر یک از شما تنها باشد... در کنار هم بمانید اما نه چسبیده به هم.»

خلیل جبران دربارهٔ عشق رهایی بخش به فرزندان گفته است:

«فرزندانتان از آن شما نیستند. آنان پسران و دختران زندگی برای زندگی اند. آنها از طریق شما می‌آیند، اما نه از شما. و هر چند با شما هستند، از آن شما نیستند. شاید تن آنها را ماؤا دهید، اما نه جانشان را... شاید بکشید همچون آنها باشید، اما نکوشید آنها را چون خود کنید.»

به بالین زن جوانی که ناگهان دچار بیماری اعصاب شده و در بیمارستان بستری شده بود، مشاوره فرا خوانده شد. زن سرردهای شدید داشت و گریه های طولانی اش بند نمی آمد و هیچ دارو و مسکنی در او اثر نمی کرد.

مادرش که داشت از ترس دیوانه می شد، یکریز می گفت: «نمی توانم بفهمم چه پیش آمده، دخترم همیشه آنقدر مطیع و سربه زیر بوده که هرگز روی حرف نرفته. اما حالا چه مزخرفات وحشتناکی به من می گوید. می گوید من زندگیش را خراب کرده ام. من باعث شده ام که نتواند کار پیدا کند. من باعث شده ام که عروسی نکند و به خانه بخت نرود. البته من هیچوقت تشویقش نکردم که کار پیدا کند، چون همیشه بچه بی ترسو و مریض بود. نیاز مالی هم نداشت که برود کار پیدا کند. من هم اصرار می کردم که در خانه بماند و در امور منزل کمک کند. فکر می کردم از این بیشتر خوشش می آید و این شیوه زندگی درست تر است. اما او حالا از من انتقاد می کند و مرا به باد ملامت می گیرد. اصلاً ناگهان از من متنفر شده است.»

دختر که عاقبت برضد استیلای مادر و «عشق خفقان آور» او عصیان کرده بود، دیگر بچه نبود. سن او از سی سال گذشته بود و هنوز جوراب ساقه کوتاه به پا می کرد و موهای بلندش را می بافت و لباس دخترهای سیزده چهارده ساله را به تن می کرد. در نتیجه، طرز تفکر و صحبت کردن او نیز در همان سن و سال مانده بود.

دختر از این که می دید از مادرش رو برگردانده، احساس گناه می کرد. اما می گفت چاره دیگری ندارد و اختیارش دست خودش نیست. وقتی مشاور به او اطمینان خاطر داد که عکس العمل او کاملاً طبیعی است، توانست بیاساید و آرام شود. همین که در آرامش فرو رفت، سرردهایش کاملاً قطع شد. گریه اش بند آمد. توانست غذا

بخورد. نیروی خود را بازیافت. و خصومتی که نسبت به مادرش احساس می‌کرد نیز از میان رفت.

گفتگوهای بیشتری که با این مادر و دختر صورت گرفت، به هر دو آنها کمک کرد تا دریابند که این تجربه در جهت خیر بوده است. زیرا اگر دختر نتوانسته بود خصومت‌های جمع شده‌ی بی‌راکه نسبت به مادر خود در دل نگاه داشته بود بیرون بریزد؛ و اگر نتوانسته بود به دادخواهی برخیزد و استقلال عاطفی خود را بطلبد، حتماً کارش به جنون و بیمارستان روانی می‌کشید. آمارهای بیماران روانی نشان می‌دهد که بیشتر آنها زائیده روابط ناهماهنگ خانوادگی است: روابطی معمولاً ناشی از حس تملک و استیلا طلبی. بیماری روانی، پاسخ شخص بیمار به آن استیلا و شیوه گریزش از آن است.

عزیزانتان باید سنجیده و آگاهانه، در زندگی راه خود را دنبال کنند. این باید آرزوی صمیمانه شما باشد که آنها به راه خود بروند. اگر نه، هم برای آنها و هم برای خودتان مشکلات فراوان خواهید آفرید.

اگر می‌خواهید خود را از هرگونه مشکل ذهنی و جسمی برهانید و در زندگی با کوچکترین مسأله ناخوشایند روبرو نشوید، باید دیگران را رها کنید تا از هر راهی که دوست دارند، به دنبال خواسته خود بروند.

آنگاه راه گشوده می‌شود تا همه بتوانند از این خوان نعمت، عالیت‌ترین سهمی را که دارند برگیرند. آزادی و آسایش شما، و همچنین آزادی و آسایش عزیزانتان، به این عمل شما - که من آن را پالایش می‌خوانم - بستگی دارد.

خانمی بسیار موفق که بیرون منزل کار می‌کرد، دل نگران پسر مجرد خود بود. پسرش در شغل خود موفق بود اما ازدواج نکرده و سر و سامان نگرفته بود. مادر که زنی بیوه بود و سالهای جوانیش را

صرف تربیت و تحصیل پسرش کرده بود، اکنون می‌خواست آزاد باشد تا بتواند به تنهایی سفر کند و برای کار به شهری دیگر برود. همچنین آرزو داشت عروسی پسرش را ببیند و شاهد خوشبختی او باشد. البته می‌دانست چنین آزادی و آسایشی مستلزم قطع وابستگی عاطفی به پسرش است.

گویی ناگهان رؤیاها به حقیقت پیوستند: زیرا پسرش دختر دلخواهش را دید. اما مادر به جای این که خوشحال شود، شروع کرد به ایراد گرفتن از دختر و نشان دادن رنجش و کدورت و انزجار. به بستر بیماری افتاد و پزشک معالجش به او گفت که فشار خون او عصبی است و ناشی از اضطرابی نهفته و مرموز.

مادر دریافت که برای بهبود و تندرستی و شادی و زندگی متعادل خویشتن، باید پسرش را آزاد بگذارد تا هر طور که خودش می‌خواهد زندگی کند. مادر فهمید که آزاد کردن پسرش به معنای آزاد کردن خودش است. به این دلیل، مدام تکرار می‌کرد:

«من تو را به خیر و صلاح می‌سپارم. من تو را رها می‌کنم تا آزادانه به سوی زندگی دلخواهت بروی. هر فرد که خوشبخت شود، برای همه اطرافیانش خوشبختی می‌آورد.»

چندی نگذشت که تمامی دلشوره و اضطرابش را از دست داد؛ و سلامت خود را باز یافت. پسرش عروسی کرد. او نیز دیگر بار آزاد شد تا بتواند به سفر و سیر و سیاحت پردازد و کاری تازه پیدا کند. بسیار زود توانست همان شیوه زندگی را در پیش گیرد که آرزوی دیرینه‌اش بود و مدتها اندیشه‌اش را در سر پرورانده بود.

بیشتر مواقعی که دعاهایتان مستجاب نمی‌شود، به این دلیل است که هنوز راه پالایش: آزاد گذاشتن دیگران و رها کردن بسیاری از موقعیتها - مشکل مالی یا بیماری - را در پیش نگرفته‌اید.

آن کس را که باید رها کنید و آزاد بگذارید، معمولاً نه دشمن که یک دوست، همسر، خویشاوند، یا فرزند است.

به محض درپیش گرفتن راه پالایش، مسأله‌تان حل می‌شود و خیر و صلاح‌تان پدیدار می‌گردد.

کنش عفو و بخشایش، یکی از مهمترین انواع پالایش و یکی از ارزشمندترین صور عشق است. اگر به عفو و بخشایش بپردازید، قدرت شفا بخش عشق را تجربه خواهید کرد. باید زخمها و آزارهای گذشته و حال را ببخشاید. این بخشایش - نه محض خاطر شخصی است که خطا از او سر زده - که بیشتر محض خاطر خودتان است. نفرت و انزجار، سرزنش و ملامت، خشم و غضب، میل به تسویه حساب کردن و حق دیگری را کف دستش گذاشتن، یا مشاهده این که دیگری به سزای اعمالش رسیده و کیفر دیده و مجازات شده... اینها همه روح خودتان را می‌فرساید و به تباهی می‌کشاند. این گونه احساسات، شما را به بندهایی می‌کشاند و مشکلاتی برایتان می‌آفریند که حتی با گالیه‌های نخستین ارتباطی ندارند.

امت فاکس می‌گوید: «اگر به دیگری نفرت بورزید، با حلقه‌یی کیهانی به او متصل می‌شوید و به بند او در می‌آید: به اسارت زنجیری راستین، هر چند ذهنی. به هر چه نفرت بورزید، با طوقی کیهانی به بند و اسارتش در می‌آید. اگر در تمام دنیا تنها یک نفر باشد که به راستی از او خوشتان نیاید، همانا او کسی است که با حلقه‌یی محکمتر از فولاد، خود را به او وصل کرده‌اید».

اخیراً بانویی خانه‌دار برایم تعریف کرد که چگونه از دولت عشق و بخشایش، از قدرت شفا بخش محبت سود جست. او گفت: «ده ماه پیش، ناگهان تمام دنیا روی سرم خراب شد. شوهرم به طرزی غیر منصفانه و بدون دلیل، شغل مدیریت خود را از دست داد. خودم و

دو تا بچه‌هایم برونشیت شدید گرفتیم و دچار عفونت ریه شدیم. در چنین وضع نابسامانی بود که درباره شما و تعالیم شما شنیدم. در کمال سعی و کوشش، به مطالعه و تمرین آنها پرداختم. پس هر روز تکرار کردم:

«من آزادانه عفو می‌کنم و کاملاً می‌بخشم. از همه رنجشها دست برمی‌دارم و می‌آسایم. هرگونه داوری و انزجار و انتقاد و خصومت را کنار می‌گذارم. همه بارهایم را به خدا می‌سپارم تا همه مسائل را با شادمانی حل کند و همه چیز را شفا بخشد. حقیقت دولت بخش، آزادم کرده است تا همه موهبت‌های عالی خود را به دست آورم و این موهبت‌های بی‌همتا را با دیگران تقسیم کنم!»

نخستین بار که این کلمات را خواندم، فهمیدم که نسبت به رییس پیشین شوهرم سرشار از نفرت و انزجار بودم و چون نتوانسته بود درست و منصفانه داوری کند، نتوانسته بودم او را ببخشم. هر روز بارها و بارها این عبارت‌ها را در دفترم می‌نوشتیم. به راستی که این کار، بخشایش و عفو کامل را بسیار آسان می‌کرد.

چند روز گذشته بود که نه تنها عفونت بچه‌ها و خودم ناپدید شد. ناراحتی پوستی مادرم نیز شفا یافت. وانگهی، ثروت و توانگری نیز به ما رو آورد! هر چند تا خرخره در قرض فرو رفته بودیم. با عوض کردن ذهنیات و اندیشه‌ها مان، از منابعی نامنتظر، پول به سوی ما سرازیر شد. مالیاتی که پرداخته بودیم، به ما برگردانده شد. پدر و مادرم داوطلب شدند که اجاره خانه ما را بپردازند. صاحب خانه نیز گفت که کوچکترین شتابی برای وصول اجاره بها ندارد. پس از دو ماه بیکاری، شوهرم مسؤول مدیریت یک گردشگاه بزرگ و زیبای اسکی شد؛ یعنی عهده دار شغلی که به همه زیر و بم آن آشنایی کامل داشت. اکنون بخشی از این تأسیسات هنوز در حال ساختمان است و تکمیل

نشده است. طبق قرارداد، به ما قول داده‌اند که برایمان آپارتمانی می‌سازند که از هر جهت، حتی از نظر تزئینات و مبلمان نیز دقیقاً به دلخواه خودمان خواهد بود.»

اگر از نفرت و انزجار نسبت به شخص یا وضعیتی دست برداریم، همچنان با اتصالی کیهانی در بند آن شخص یا آن وضع می‌مانیم. عفو و بخشایش، تنها راه از میان برداشتن آن حلقه اتصال و آزاد شدن است.

وقتی دیگران آزارتان می‌دهند یا نومیدتان می‌کنند معنایش چیست؟ چون دیگران نیز فرزندان پروردگارند، نمی‌توانند موجب شکست، یأس، تحقیر، یا شرمندگی ما بشوند. شاید هنگامی که از سر راهمان می‌گذشتند لغزیده باشند. اما آنها نیز فرزندان خدا هستند، فرزندان که موقتاً راه خود را گم کرده‌اند. به این دلیل سر راه ما قرار گرفتند که به دعای خیر ما نیاز داشتند. ناخودآگاه به ما می‌نگریستند تا تعادل و توازن خویش را بازیابند.

آنها هر کاری که بکنند یا نکنند، وجودشان مانع از پیشرفت و کامیابی ما نمی‌شود. آنها موهبت ما را از دستمان نمی‌گیرند، زیرا قادر به این کار نیستند. حتی اگر چنین به نظر برسد که اندک مدتی آزارمان داده‌اند، بنا به مشیت الهی بر سر راهمان قرار گرفته‌اند.

دلیل این که گاه مردم ما را می‌آزارند این است که روح آنها توجه الهی و دعای خیر ما را می‌جوید. اگر برای آنها برکت و آمرزش بطلبیم، دیگر آزارمان نمی‌دهند. از زندگیمان بیرون می‌روند و خیر و صلاحشان را جایی دیگر می‌یابند.

پرستاری در این کلمات، حقیقت و آسایشی عظیم یافت. او در یک تصادف رانندگی، توسط مردی مست و دائم‌الخمر به سختی مجروح شده بود. وقتی بهبود یافت و سرکارش بازگشت، بارها آن مرد

را به همان بیمارستانی آوردند که او آنجا کار می‌کرد. همواره نیز مست لایعقل بود. پرستار نپذیرفت که از او مراقبت کند. پزشک آن مرد نیز قول داده بود که این بیمار را به او نسپارد.

یک روز که دیگر بار این مرد به آن بیمارستان آورده شد، با کمبود پرستار مواجه بودند؛ و در بخش او، جز خودش پرستار دیگری نبود. وقتی چراغ اتاق را روشن کرد و آن مرد را روی تخت دید، چون چاره‌ی نبود، خودش سینی داروهای او را به دست گرفت و به بالینش آورد. مرد بی‌درنگ او را شناخت و گفت پس از تصادف، تمام مدت نگران وضع مالی او بوده است چون شنیده بود که او بیوه‌زن و عهده‌دار مخارج چند فرزند است.

صبح نیز چند بار بالای سرش رفت و برایش دارو برد. هر بار که به بالینش می‌رفت، مرد از او طلب عفو و بخشایش می‌کرد. و پرستار به او اطمینان خاطر می‌داد که او را بخشیده است. شگفت اینجاست که پس از گفتگو با پرستار، دیگر به مشروب لب نزد او نیز دیگر نشنید که آن مرد به بیمارستان آمده باشد. از این رو دریافت که مرد، تنها تبرک و بخشایش او را می‌خواست. و چون این بخشایش را به دست آورد، برای ابد از زندگیش بیرون رفت.

اگر نمی‌دانید کی یا چه را باید ببخشایید، هرگاه به نظرتان می‌رسد که برکت یا موهبت شما به سراغتان نمی‌آید و از شما مضایقه می‌شود، از خدا بخواهید که بر شما آشکار کند که چه یا کی را باید ببخشایید؟ شاید از کشف این که قفل یا گره کار کجا بوده است به شگفت آید!

زنی در پستانش متوجه غده‌ی گلوله‌مانند شده و سخت به وحشت افتاده بود. منتها به جای این که سراسیمه درباره‌اش با این و آن صحبت کند، تصمیم گرفت که بنشیند و ذهناً این وضعیت را

تجزیه و تحلیل کند و به یمن دعا هدایت بطلبد و مدد بجوید.
دریافت که وضعیتی سخت در تن، نشانه وضعیتی سخت در ذهن
است. اندیشه‌های سخت و ناشی از نفرت و انزجار و سرزنش و
ملامت و عدم عفو و بخشایش. پس دست به دعا برداشت که:

«ای خرد الهی، چه کس یا چه چیز را باید ببخشایم؟»

چون بی درنگ پاسخ نیامد، هر روز ساعتها در سکوت نشست و
در حال مراقبه و مکاشفه و دعا پرسید:

«ای خرد الهی، چه کس یا چه چیز را باید ببخشایم؟ کدام
گرایشهای سخت را باید از خود جدا کنم و دور بریزم؟ چه چیز را باید
رها کنم و از کدام شخص باید دست بردارم تا مورد عفو و مرحمت تو
قرار گیرم و این وضع بر من بخشوده شود؟»

یک روز که در سکوت نشسته و در حال مراقبه و مکاشفه بود پی
برد که به زنی می‌اندیشد که پنج سال پیش با شوهرش رابطه داشت.
آن موقع، او در برابر این رابطه مقاومت نکرده بود و این رابطه نیز تمام
شده بود و اکنون بیش از هر وقت دیگر در کنار شوهرش احساس
خوشبختی می‌کرد. در خلال این سکوتها و دعاها و مراقبه‌های منظم
دریافت که همچنان نسبت به شوهرش و آن زن، اندیشه‌هایی سخت
را در سر نگاه داشته است و آنها را مسؤول فشارها و تجربه‌های
دردناک آن دوران می‌داند.

پس در دعاهای خود، برای آن زن برکت و سلامت و سعادت
طلبید و او را رها کرد و در دل به او گفت:

«من آزادانه تو را عفو می‌کنم و می‌گذارم به راه خود بروی و دست
از سرت بر می‌دارم. یقین دارم هر جا که هستی خوشبختی و به هر کجا
که بروی، عالیتین عطایا و موهبتها را می‌ستانی.»

در دل به شوهرش نیز گفت:

«من آزادانه تو را می‌بخشم و هر داوری نادرست درباره‌ تو را رها می‌کنم. تو همسری عالی و وفاداری و زندگی زناشویی ماشیرین و بی‌همتااست. حاصل آن تجربه نیز تنها نیکی بوده است.»

او ساعات معینی را به دعا و مراقبه اختصاص داده بود، و چند هفته در این ساعات به تکرار این عبارتهای تأکیدی ادامه داد. یک روز نیز دریافت که غده گلوله مانند پستانش بی‌آن که متوجه شده باشد، ناپدید شده است.

چارلز فیلمور می‌گوید تنها علاج قطعی برای رستاخیز سلامت و ثروت و سعادت، به کارگرفتن قدرت شفابخش محبت، از راه بخشایش و پالایش است. او می‌گوید مشکل خود را - هر چه که هست - با اندیشه یی از این دست متبرک کنید:

«من اکنون تو را متبرک، اما رها می‌کنم. عشق الهی، زندگی من را نورانی می‌سازد و مشکلاتش را بر طرف می‌کند. با این یقین و این ایمان، خود در آرامش به سر می‌برم. هرکس که با عشق الهی متحد شود، اندکی از بهشت را در زمین می‌آفریند.»

بانویی که معلم مدرسه است از اکلاهما برایم نوشت:

من از چاپ اول کتاب «از دولت عشق» دو نسخه در خانه داشتم و یکی را به خواهرزاده ام هدیه دادم. اخیراً که به دیدنم آمده بود تمام بعدازظهر را درباره‌ کتاب شما صحبت می‌کرد و درباره‌ این که مطالعه آن چه انقلاب و تحول و معجزه یی در زندگی او به وجود آورده است. گویا سالها بود که او و شوهرش اختلاف داشتند. خواهرزاده ام تصمیم گرفت تمام آن ماه را که همسرش به مأموریت اداری می‌رفت به تمرینهای کتاب شما و اعمال بخشایش و پالایش بپردازد.

وقتی در پایان آن ماه، شوهرش از مأموریت اداری بازگشت، به کل عوض شده بود. به او گفت چقدر زیبا و دوست داشتنی شده و به

شگفت آمد که چگونه توانسته این قدر باریک شود و از وزن خود بکاهد. به او گفت چه آرام به و آسوده به نظر می‌رسد. خلاصه این گرایشهای مثبت و مطلوب او بیشتر به یک معجزه شباهت داشت.

فصل چهارم

قدرت رستاخیزبخش عشق

واژه رستاخیز به معنای بازگشت، و دیگر بار زنده شدن است. رستاخیز عیسی مسیح به این دلیل صورت گرفت که فطرت الهی کل بشریت را دیگر بار متجلی سازد.

انسان دارای فطرت الهی، و به سیمای پروردگار آفریده شده است. اما آدمی با روکردن به اعتقاد به شر، فطرت الهی خویش را در راه نادرست به کار برد و از این رو، الوهیت خود، و شیوه کاربرد آن را فراموش کرد.

بعضی از شخصیت‌های بزرگ «عهد عتیق» کوشیدند الوهیت آدمی را به خاطر او آورند. مثلاً داود در مزمور هشتم گفت: «او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی. و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. و در مزمور هشتاد و دوم می‌گوید: «من گفتم که شما خدایانید. و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی». و ایوب دریافت «لیکن در انسان روحی هست.»

انسان معنوی همواره تاج جلال و اکرام بر سر داشته است، هر چند آدمی سده‌هایی بسیار، رؤیت الوهیت شکوهمندش را از دست

داد. برای بینش مجدد این الوهیت شکوهمند، و برای رستاخیز و بازگشت آن، پدر مهربان، ناجی و رهاننده بی فرستاد تا جمیع انسانها را زنده کند.

شگفت اینجاست که این ناجی و رهاننده در درون خود ما و فطرت خداگونه ماست. وقتی عیسی مسیح گفت: «ملکوت خدا در میان شماست» به الوهیت انسان اشاره می کرد. آنچه را که الهیات «روح گمشده» می خواند، روحی است که رؤیت الوهیت را از دست داده است. هرگاه دیگر بار الوهیت به بینش و کنش آدمی بازگردد، می تواند ما را از میان هرگونه تنگنا و محدودیت برخیزاند و برهاند.

بانویی خانه دار برایم از پنسیلوانیا نوشت:

«وقتی برای عیادت از دخترم به بیمارستان رفتم یک کتاب «از دولت عشق» توی جیبم بود. دیدم خانمی که در تخت کنار دخترم خوابیده سخت افسرده است، پیشنهاد کردم کتابم را به او بدهم و او نیز با خوشحالی پذیرفت و بعداً این یادداشت را برایم فرستاد:

«نمی دانم با چه زبانی باید برای کتاب «از دولت عشق» از شما تشکر کنم. هر چند عابد و زاهد نیستم، پس از مطالعه آن کتاب، خدا کاملاً زندگی را عوض کرد. دریافته ام که فطرتی الهی دارم، و اگر با اندیشه های آن کتاب روبرو نشده بودم و آنها را به کار نگرفته بودم – امروز هم از نظر جسمی و هم از نظر ذهنی – در وضعی نامطلوب به سر می بردم. حال آن که اکنون روز به روز حالم بهتر می شود.»

یکی از عبارتهایی که همواره در طول سالیان نجاتم داده و از هر گونه تنگنا رهانده، این بوده است:

«خدای دورنم اکنون مرا از هرگونه محدودیت و تنگنا می رهاند. من رستاخیز و حیاتم.»

پولس رسول در باب هفتم رساله اول به قرنثیان، این فطرت الهی را

که نسلها در آدمی نهفته مانده است «امید جلال انسان» خواند؛ و به مسیحیان آن دوران، الوهیت آنها را چنین یادآوری کرد: «آیا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید. زیرا که به قیمتی خریده شدید. پس خدا را در بدن خود تمجید نمایید.»

چارلز فیلمور می گوید رستاخیز یعنی برخاستن تمامیت انسان: - جان و روان و تن او - به آن جایگاه یا آگاهی که مسیح از حیات و تمامیت داشت. چارلز فیلمور در کتابش «روژه راستین» می نویسد: «زمان برای ظهور نژادی نو - برای ظهور انسان معنوی - آماده است. این امر نه به یمن معجزه خدا، که با پالایش تدریجی آدمی - از پوست و استخوان به جان جانان - پیش می آید. فاتح راستین هم اکنون خود را آماده می کند تا بتواند یکی از اعضای این نژاد معنوی نو شود.

همان گونه که عیسی مسیح از طریق رستاخیز فطرت معنوی اش، این انسان معنوی را متجلی ساخت؛ ما نیز می توانیم الوهیت درون خود و دیگران را برخیزانیم و زنده کنیم. با این کار، جزیی از نژاد معنوی می شویم که بر می خیزد و از تجربه های منفی زندگی فرا می رود.

خود را در راهی بزرگ و شکوهمند ببینید تا چیزهای کوچک زندگی اهمیت خود را از دست بدهند. همه چیز را از دیدگاهی عظیم بنگرید. به جای این که خود را یک انسان ببینید، به سیمای موجودی الهی به خویشتن نگاه کنید. تنها تفاوت میان خدایان و آدمیان، ادراک آنهاست. اما انسان قدرت ادراک و قدردانی - از همه آنچه که با خدا میسر می داند - را دارد.»

می توانید با تحسین و تمجید، خودتان و دیگران را ببینید که به سیمای موجوداتی الهی، عملاً در راهی بزرگ گام برمی دارید. تحسین

و تمجید یکی از نیرومندترین صورتهای عشق و محبت است. تمجید و تحسین، بر موهبتها می افزاید. تحسین و تمجید، قدرت رستاخیزبخش شماست، زیرا نیکویی های شما و دیگران را عیان و زنده می کند. **الا ویلرویل کاکس**^۱ والاترین صورت تحسین و تمجید را در شعرش بیان می کند، هنگامی که می گوید:

«بدان که بزرگی

و بزرگی تو از خداست....»

واژه تمجید و تحسین یعنی ابراز تأیید و تجلیل و ستایش از موهبتها و نیکویی ها. همواره می توانید از طریق تحسین و تمجید، نیکی دیگران و موقعیتها را به تجلی و رستاخیز درآورید.

اغلب به خود بگویید: «به قدرت خدای درونم، زندگیم می تواند به همان شگفتی و زیبایی که می خواهم باشد!» مهم نیست که در این لحظه به نظراتان حقیقی می آید یا نه؛ در هر حال، خود را شکوهمند و سرشار از شوکت و جلال و عظمت و قدرت ببینید. ببینید که موجودی محبوب و دوست داشتنی و سالم و کاردان و لایق هستید. دنیا را به صورت مکانی بسیار زیبا برای شادمانه زیستن، شادمانه کار کردن، و شادمانه بالیدن ببینید: بهترین جا برای رشد و شادی و تفریح و لذت و بازی! مکرر درباره دیگران، مخصوصاً کسانی که آزارتان می دهند به تأکید بگویید: «به قدرت خدایی که در توست، زندگیت می تواند به همان شگفتی و زیبایی که می خواهی باشد!» حتماً به شگفت خواهید آمد که چگونه این شیوه تفکر ساده و شادی انگیز می تواند موهبتهایتان را زنده و عیان کند و به شما بازگرداند. همچنین درباره هر وضعیتی که شما را می آزارد، بارها تکرار کنید: «من این

1. Ella Wheeler Wilcox

وضعیت را عالی و نیکو می خوانم.»

رییس شرکتی را می شناختم که هیچ کس دوست نداشت برایش کار کند. او مردی موقر و جدی و بی صبر و پرتوقع بود که زود از کوره در می رفت. کتابداری که سالها برایش کار کرده بود مجبور شد به علت بیماری، از کار استعفا بدهد. چون هیچ کس حاضر نبود کار کتابدار را بپذیرد، همه در شگفت بودند که رییس شرکت چه خواهد کرد.

کتابداری از شهری دیگر آمد و این شغل را پذیرفت. این کارمند خانمی بسیار شاد و خندان و جذاب و نقطه مقابل کتابدار عبوس و جدی و کسالت آور و غرغروبی بود که پیش از این برای رییس شرکت کار می کرد. کاملاً آشکار بود که می خواست ساعات کارش را با خوشی و آسودگی بگذراند. از این رو، این وضع را عالی و نیکو می خواند.

هر روز برای رفاه بیشتر رییس اش نقشه بی می کشید. صبح زود سرکار می آمد و دفتر رییس را منظم و مرتب می کرد و از باغچه خانه اش گلهای تازه می چید و در گلدان روی میز تحریر رییس می گذاشت. پیش از انجام هر کار، نظر او را می پرسید تا همه چیز به دلخواه او صورت گیرد. از جنبه های مثبت کار رییس اش یا از همسر و سایر اعضای خانواده او تحسین و تمجید می کرد. می کوشید تا حد امکان همه چیز را دلپذیر سازد و با این کار، به تدریج رییس را به فردی آرام و آرامش بخش و شاد بدل کرد.

رییس پس از سالها، برای نخستین بار از صمیم دل لبخند می زد. اطرافیان او از این که می دیدند چنین خوشبخت و آرام و آسوده شده است، به وجد آمدند. او نیز در کیسه را شل کرد و به کارمند جدیدش اضافه حقوقی در خور توجه داد. در مدتی کوتاه حقوق ماهیانه این کارمند چند برابر کتابدار قبلی شد که سالها برایش کار کرده بود. این

وضع رضایت بخش به همین شکل ادامه داشت تا این که شوهر این خانم به شهری دیگر منتقل شد و او نیز ناگزیر شد که کارش را ترک کند تا همراه همسرش به شهر دیگر برود. روز آخر، رییس آهسته می‌گریست و به افتخار او میهمانی ناهاری ترتیب داد و چکی به مبلغی هنگفت نیز توی دستش گذاشت.

کتابدار بعدی، از این شیوه که مردمان و اوضاع و شرایط را نیکو بخواند و از این طریق، نیکی را در آنها برخیزاند و بیدار کند، بی‌خبر بود و از قدرت جادویی تحسین و تمجید و تأیید، هیچ نمی‌دانست. نتیجه‌اش این شد که رییس دیگر بار به قالب پیشین خود بازگشت و جدی و عبوس و صاحب همان لقبی شد که سالها روی او مانده بود: مردی که هیچ کس نمی‌خواست برای او کار کند.

هرگاه زیبایی و زندگی و شگفتیهای دلپذیر طبیعت را پیرامون خود می‌بینید، به وجد درآیید و از طریق تمجید و تحسین، قدرت عشق و محبت را برخیزانید و زنده کنید. دیگران را تأیید کنید و اوضاع و شرایط را علی‌رغم ظاهر مخالف آنها نیکو و عالی بخوانید و سیمای خودتان و جهان را بستابید. با این کار، جزیی از قدرت رستاخیز بخش عشق می‌شوید که با اقتداری هر چه تمامتر در یکایک ذرات کائنات سرگرم کار است.

می‌توانید با آفرینش هر چه بیشتر زیبایی، سیمای خودتان و جهان را بستابید. از ستاره‌بی‌مشهور پرسیدند چگونه با وجود این که سنش از هفتاد گذشته، توانسته این قدر جوان بماند. دلیل او برای جوان ماندن این بود که همواره به زیبایی نگریسته، زیبایی را تحسین کرده، و به زیبایی اندیشیده است.

اگر هم اکنون در هر جا که هستید بکوشید تا حد امکان بر زیبایی پیرامونتان بیفزایید، در جهانتان صاحب زیبایی بیشتری خواهید شد.

با این کار، زیبایی‌های زندگیتان به صورتی تصاعدی افزایش خواهد یافت. هر چه بیشتر به زیبایی بیندیشید و با زیبایی به سر برید، و با تمام توانایی خود بکوشید که بر زیبایی این دنیا بیفزایید، بر میزان کامیابی و توانگری شما افزوده خواهد شد.

یک بار خود را در موقعیتی یافتیم که هیچ چیز زیبایی در آن نمی‌دیدیم. مخصوصاً یکی از اتاقها سخت مأیوس‌کننده بود. اتاقی انباشته از مبلمان و اثاثیه‌ی کهنه و پوسیده و فرسوده. دوستی که قدرت رستاخیز بخش زیبایی را می‌شناخت همراهم بود. او نیز به این اتاق درهم و برهم نگاهی انداخت. آنقدر بدمنظره بود که نمی‌دانستیم چگونه باید از این اتاق استفاده کنیم. سرانجام تصمیم گرفتیم خودمان را از شر مبلمان و اثاثیه و پرده‌ها و فرشهای کهنه آن خلاص کنیم و با این کار، خلاء پدید آوریم.

تقریباً به محض این که اتاق خالی شد، اندیشه‌هایی نو برای تزئین مجدد آن به سرمان آمد. توانستیم چیزی پیدا کنیم که با اندیشه‌یی که در سر داشتیم جور بود. آن را خریدیم و وسط اتاق خالی گذاشتیم. گویی آن شیئی، خاصیت مغناطیسی داشت. زیرا به سرعت، همه اشیاء زیبای دیگر را به صورت هدیه به سوی خود کشید. پول نیز برای خرید اشیاء گران قیمت تر از راه رسید، و محیطی ظریف و رویایی آفریده شد. گویی همه چیز و همه کس مشتاقانه می‌خواست بر زیبایی آن اتاق بیفزاید. چندی نگذشت که آن اتاق به زیباترین اتاق آن عمارت بدل شد. مردم به تماشای این اتاق می‌آمدند تا از زیبایی آن سیراب شوند. می‌گفتند این اتاق به آنها احساس آرامش و آسایش و سکوتی دلپذیر می‌بخشد. بسیار زود، رایحه دل‌انگیز زیبایی آن اتاق به تمام ساختمان سرایت کرد و در دیگر اتاقها نیز دگرگونیها و تزئیناتی تازه صورت گرفت.

یک متخصص طراحی داخلی از کالیفرنیا برایم نوشت:
دوستی کتاب «از دولت عشق» را به من قرض داده بود تا بخوانم.
مطالعه این کتاب، در یکی از دشوارترین مشکلات شغلی، گره از کارم
گشود.

اکنون هرگاه برای افراد یا گروهها درباره طراحی داخلی صحبت
می‌کنم، این مطلب را که چگونه شما اتاقی زیبا آفریدید برای آنها
می‌خوانم. حضار همواره از شنیدن این داستان لذت می‌برند، و لبریز
از امید، در اندیشه زیباتر کردن جهانشان فرو می‌روند.

می‌توانید برای آفریدن گنج‌هایی پر از لباسهای زیبا نیز این شیوه را
به کار ببرید. یک چیز بسیار شیک و ظریف و با سلیقه که به راستی
دوستش دارید و این احساس را به شما می‌دهد که شخصی ثروتمند
هستید بخرید. اگر این شیئی لباس است، اغلب آن را به تن کنید و در
دل خود آن را بستانید. این کار، راه را می‌گشاید تا سایر لباسهای زیبا را
نیز به سوی خود بکشانید و به تصاحب خویشتن در آورید.

با توجه مدام به یک شیئی زیبا، تصویر ذهنی آن را می‌آفرینید، و
آن تصویر از طریق شما و دیگران، وارد کار و فعالیت می‌شود تا زیبایی
بیشتری برایتان بیافریند. مطلب مهم این است که دست به کاری بزنید
که گام آغازین به سوی زیبایی محسوب می‌شود، حتی اگر گامی
کوچک باشد. با این کار، زیبایی، برکت و فزونی می‌یابد. آنگاه شما
قادر می‌شوید که زیبایی را بر خیزانید و زنده کنید و زندگی و جهانتان
را بستانید.

زیبایی دارای قدرت شفا بخش نیز هست. هنگامی که می‌کوشید
خود را از هرگونه درد برهانید، زمانی است که باید رنگهای روشن و
زنده و شاد و درخشان بپوشید. بدن به رنگهای درخشان روشن که
نشانه حیات و سلامت و طراوت و سرزندگی است، پاسخ مثبت

می دهد.

شفا با استفاده از رنگها، علمی کهن است که امروزه دیگر بار در حال اکتشاف است. در معابد شفا بخش باستانی مصر و چین و هند، این شیوه را به کار می گرفتند. در بعضی از بیمارستانهای جدید، برای پی بردن به تأثیر رنگها در بهبود بیماران، آزمایشهایی صورت گرفته است. به ویژه بیمارستانهای روانی، رنگ درمانی را بسیار مؤثر یافته اند.

یک معلم مدرسه، پس از تصادف رانندگی، دچار ناراحتی پوستی کهیر مانند دردناکی شد که درمانهای پزشکی از علاجه عاجز ماند. به او توصیه شد که به شیوه بی شاد و دلپذیر، از این که کاملاً شفا یافته است سپاس بگزارد و زیباترین لباسهایش را بپوشد و هر روز رنگهای روشن و درخشان به تن کند تا شفا یابد. به او گفته شد به جای این که در خانه بماند و خودش و جوشهایش را پنهان کند، مدام به مهمانی و تفریحات بیرون از خانه برود. تجویز مضحکی به نظر می رسید. اما مؤثر واقع شد.

بانویی که ماهها از دردهای گوناگون رنج می برد دریافت که نه درمانهای پزشکی به دادش می رسد و نه درمانهای ماوراء الطبیعی. تا این که به او توصیه شد که دیگر رنگهای تیره نپوشد. همین که رنگهای روشن و درخشان به تن کرد، گویی جسمش از لباسهای شاد و زیبا مسرور شد و به وجد درآمد و دردهایش نیز ناپدید شد. همچنین جوانتر و شادابتر به نظر آمد و از نظر ذهنی نیز توانست شفای کامل را بپذیرد. تکرار این عبارت تأکیدی در چنین مواردی بسیار مؤثر است: «در معبد تن خود روغن عشق می ریزم و به آن جامه تمجید و تحسین می پوشانم.»

راه دیگر تجلیل از الوهیت خویشتن و به تجلی درآوردن موهبتها،

شادمانی است. اما کورتیس هاپکینز قدرت شفا بخش شادمانی را چنین توصیف کرده است. «بهجت و سرور، مغناطیسی است که همهٔ موهبت‌های عالم را وامی‌دارد تا به سوی شما بشتابند. افسردگی و اضطراب نیز مغناطیسی است تا تمام مشکلات به سوی شما پرواز کنند. برای پیروزی در حیطة ماوراء الطبیعه، و برای کامیابی از عالیترین ثمرهٔ کار خود، باید در وجد و سرخوشی و رفعت باشید.»

زنی پس از تجربهٔ مصیبتی بزرگ، تسلیم اندوه و افسردگی و بی‌خوابی شده بود. سرانجام پزشک به او هشدار داد که باید بر افسردگی خود غلبه کند، اگر نه سلامتش را از دست خواهد داد. پزشکی به او گفت که راه غلبه بر افسردگی این است که خواه خوشش بیاید و خواه نه، دست کم روزی سه بار باید به صدای بلند بخندد.

هر چند توصیه پزشک به نظرش مضحک می‌آمد، روزی سه بار به اتاقش می‌رفت و خواه موضوعی برای خندیدن پیدا می‌کرد و خواه نه، به زور می‌خندید. چندی نگذشت که سلامتش را بازیافت و زندگی غم‌انگیزش رنگی شادمانه گرفت.

چارلز فیلمور می‌گوید: «همهٔ نظام‌های شفا دریافته‌اند که شادمانی مؤثرترین عامل برای شفا و درمان بیماران است؛ و بی‌تردید میان شادی و تندرستی رابطه‌ی نزدیک وجود دارد.»

رییس شرکتی ناگهان دچار سوء هاضمه‌ی شدید و دردناک شد. می‌خواست ببیند آیا شادی درمانش می‌کند یا نه. در یک سخنرانی شنیده بود که اگر بتوانید به مدت پنج دقیقه بی‌وقفه لب‌خند بزنید، می‌توانید هر دردی را درمان کنید. به سوی آینه رفت و لب‌خند زنان آنجا ایستاد و با ساعتش وقت گرفت تا مطمئن شود که پنج دقیقه لب‌خند زده است. در آخر پنج دقیقه، آنقدر از این شیوه لذت برد و به وجد درآمد که قاه قاه به خنده افتاد. ناگهان درد شدید پنج دقیقه پیش

خود را به یاد آورد. اما از درد خبری نبود.

تفریح و شادی و خنده، ارزانترین و بهترین داروی این دنیا است. هر روز مقدار زیادی از این دارو را مصرف کنید. این دارو نه تنها شما را از داروهای گران قیمت نجات می دهد، سالمتر و خوشحالت‌ترتان نیز می کند.

اگر کسی از قدرت شفا دهنده و رستاخیز بخش شادمانی و گرایشهای ذهنی دلپذیری خبر است، اطرافیان و نزدیکانش می توانند نسبت به زندگی و امور او گرایشی سرشار از خوشی داشته باشند و از این راه به او کمک کنند.

به یک گوینده رادیوی بسیار محبوب گفته شد که سرطان دارد. وقتی پزشکها به همسرش گفتند که شوهرش سرطان دارد، پاسخ داد: «دیگر این حرف را جلو من تکرار نکنید. من این تشخیص را قبول ندارم. او هنوز صاحب هزاران چیز است که به جهان ببخشد. من ایمان دارم که شوهرم شفا خواهد یافت.» و به این گرایش دلنشین و لبریز از ایمان ادامه داد.

این مرد نه تنها سرطان داشت، معتاد به الکل نیز بود. پیش از این، هرگاه دوستان و خویشاوندان کوشیده بودند به زن دل‌داری و تسلا‌ی خاطر بدهند، او همدردی آنها را نپذیرفته و گفته بود: «شوهر من دوست داشتنی‌تر از آن است که به الکل معتاد شود. او مشروب را ترک خواهد کرد.»

وقتی شوهرش از بیمارستان به خانه بازگشت، بیماریش علاج‌ناپذیر تشخیص داده شده بود. آنها به یک گروه دعا پیوستند که به شفای معنوی اعتقاد داشت. بسیاری از دوستان و شتوندگان برنامه‌های رادیویی او نیز برای شفای او سرگرم دعا شدند. از طریق دعای مداوم، هم از سرطان شفا یافت و نیز میل به نوشیدن مشروب

را از دست داد.

یک گوینده مشهور تلویزیون که اخیراً به علت سرطان تحت عمل جراحی قرار گرفته بود، درباره شفای این گوینده رادیو شنید. به او نامه نوشت و راز شفایش را پرسید. گوینده در پاسخ نوشت: «اولاً هیچ تشخیصی را نپذیر، مگر این که به تو گفته باشند که شفا خواهی یافت. بجز این هیچ تشخیص دیگری را قبول نکن. ثانیاً هر روز دعا کن و از خدا بپرس که به راستی در زندگی چه باید بکنی و به کدام کار باید شادمانه سرگرم باشی؟»

این رویدادها چند سال پیش رخ داد و اکنون هم این گوینده رادیو و هم این گوینده تلویزیون با موفقیت هر چه تمامتر به کار خود سرگرمند.

لاول فیلمور^۱ قدرت رستاخیزبخش کلام شادی‌انگیز را چنین توصیف کرده است:

«هرگاه کلام نیکو بر زبان آید، برایمان نیکبختی و توانگری به ارمغان می‌آورد. حال آن که کلام ناشی از خشم، به معده و دستگاه هاضمه و سایر اندامهای تن صدمه می‌زند. هنگامی که به دیگری نیش زبان می‌زنید، به خودتان بیشتر از شخص مقابل آسیب می‌رسانید. در کلمات انتقادآمیز که با پلیدی در ارتباط است، کدام خوراک را می‌توان یافت؟ به کار بردن واژه‌هایی که چون ضربه شلاق درد می‌آفریند، نه سبب رشد می‌شود و نه توانگری. بگذارید گفتارتان لبریز از کلامی باشد که از ویتامینهای سازنده جان سرشار است. پس هرگاه حرف نیکویی برای گفتن دارید، محض خاطر نیکی آن را بر زبان آرید.»

همان گونه که طبیعت از راه عیان ساختن زیبایی و شادمانی زنده می‌شود، شما نیز می‌توانید از طریق تجلی زیبایی و شادمانی، الوهیت خود را جلوه‌گر سازید. قدرت رستاخیزبخش عشق را با تکرار این عبارت تأکیدی، در خود زنده کنید:

«به قدرت خدای درونم، زندگی می‌تواند به همان شگفتی و زیبایی باشد که می‌خواهم! در معبد تنم روغن عشق می‌ریزم و به آن جامه تمجید و تحسین می‌پوشانم. دیگران را نیز نیکو می‌خوانم و به تأکید درباره آنها می‌گویم: به قدرت خدای درونت، زندگی می‌تواند به همان شگفتی و زیبایی باشد که می‌خواهی! و این را محض خاطر نیکی می‌گویم. و سپاس می‌گذارم که همه ما بزرگیم، و عظمت ما از الوهیت است!»

فصل پنجم

شیوه و ویژه عشق

بخش اول

یکی از تعالیم اساسی حقیقت این است که محیط و اوضاع و شرایطی که تجربه می‌کنیم، نخست به صورت آرمان و اندیشه، در ذهن هشیار یا نیمه هشیار ما وجود داشته است. یکی از عظیمترین اسرار عشق و محبت این است که بیاموزیم چگونه آرمانها و اندیشه‌های ناهماهنگ را از آگاهی خود بزداییم. زیرا این پالایش، تجربه‌ها و روابط ناهماهنگ را از زندگیمان می‌زداید.

اگر طرز تفکر و اندیشه‌های درست را برگزینید، یا شیوه رفتار اطرافیانتان درست خواهد شد، یا در کمال هماهنگی از زندگیتان بیرون خواهند رفت. اما مسلماً در آرامش و هماهنگی استقرار خواهید یافت.

در اینجا می‌خواهم شیوه‌ی را به شما بیاموزم که یقیناً به سرعت به اندیشه‌هایتان نظم الهی می‌بخشد. این شیوه دعای عارفانه می‌تواند سالها بر عمرتان بیفزاید، زیرا شما را از نگرانیها و برخوردهای غیرلازم می‌رهاند. در روابطتان با دیگران نیز می‌تواند

شگفتیها پدید آورد. حتی شاید دشمنان را به دوستان بدل کند. قدر مسلم این که بر سلامت تن و ذهنتان می افزاید، و شما را به سوی توانگری و ثروت سوق می دهد.

این شیوهٔ محبت را می توانید به صورت پنهانی، و با استفاده از کلمات به کار گیرید. کلمات راستین چون فرشته ها هستند. کلمات راستین زنده اند و سرشار از نیکی و موهبت. از این رو، نیکی و موهبت به بار می آورند. اما شیوهٔ به کار بردن این کلمات برای آفرینش ثمرات فرشته آسا این است که باید به شخص مورد نظران ببندیشید و به فرشته یا ضمیر برتر (باطن معنوی) او نامه بنویسید.

با نامه نوشتن به فرشتهٔ شخص مورد نظر، در اندیشه هایی که نسبت به او دارید اعتقاداتی هماهنگ ایجاد می کنید؛ و ذهن نیمه هشیار شما این احساس هماهنگی را به سوی او می تاباند. همچنین ضمیر برتر معنوی او را زنده می کنید و به یادش می آورید.

چون کلام حقیقت به تحریر درآید، بر مسند قضاوت آن شخص می نشیند. پس، از موانع عاطفی نظیر غرور و خودپرستی و تکبر و خودفریبی و مشاجرات عقلانی در می گذرد، و در ذات خداگونهٔ او نفوذ می کند.

اشخاص بسیاری را می شناسم که برای از میان برداشتن موانع، و ایجاد روابطی هماهنگ، به ویژه در رابطه با اشخاصی که کنار آمدن با آنها آسان نبوده است، از این شیوه سود جسته اند. پزشکی جوان اخیراً دربارهٔ نامه نوشتن به فرشتهٔ اشخاص شنید. ماهها بود که با پزشکی دیگر اختلافی داشت، و از هر دری که وارد می شد این ناهماهنگی از میان نمی رفت و پزشک دیگر حاضر به آشتی نبود. پزشک جوان شروع کرد به این که هر روز برای فرشتهٔ او نامه بنویسد و از فرشته اش بخواهد که این سوء تفاهم برطرف شود و دوستی و

تفاهم میان آنها برقرار گردد. چندی نگذشت که آن پزشک را در خیابان دید و به گرمی هر چه تمامتر او را به ناهار دعوت کرد. اکنون دیگر بار دوستانی خوب و صمیمی هستند.

دو دختر پس از جدایی پدر و مادرشان، قرار شد که با پدر و نامادری خود زندگی کنند. اما این وضعیت را آکنده از فشار و خصومت و انزجار یافتند. پس گریان و نالان، جریان را به گوش مادرشان که در ایالت دیگری زندگی می‌کرد رساندند. نخستین واکنش مادر، احساس ناکامی و نومیدی بود. اما ناگهان قدرت معجزه آسای نامه نوشتن به فرشته اشخاص را به یاد آورد و در خفا به دخترانش توصیه کرد که به فرشته آن زن نامه بنویسند.

دختران نیز شروع کردند به نامه نگاری با فرشته خودشان و همچنین با فرشته نامادری. خیلی زود همه فشارها و انزجارها ناپدید شد و در کمال محبت از یکدیگر پوزش خواستند و با صلح و صفا زندگی آرامی را در پیش گرفتند.

من در همه سخنرانیهام بر قدرت این دعای عارفانه که نامه نوشتن به فرشته اشخاص است تأکید می‌کنم. این دعای نهانی می‌تواند در زندگی خودتان و دیگران معجزه‌ها و شگفتیهای عظیم پدید آورد!

من از طریق نوشته‌های اما کورتیس هاپکینز، با این شیوه دعای عارفانه که عملی نیز هست آشنا شدم. او در زمینه مارراء الطبیعه، به «آموزگار آموزگاران» شهرت داشت؛ و این شیوه دعا را در کلاسهای که در شیکاگو و سانفرانسیسکو و سایر شهرها و ایالات برپا می‌کرد می‌آموخت. در آغاز این قرن، مدتها پیش از آن که رادیو و تلویزیون و سایر وسایل ارتباط جمعی وجود داشته باشد، پنجاه هزار شاگرد از محضر او فیض می‌بردند. خانواده فیلمور که بنیانگذار نهضت

وحدت^۱، نهضت علوم دینی^۲، و نهضت علوم الهی^۳ هستند، از شاگردان او بودند، و به شدت تحت تأثیر تعالیم او قرار داشتند، دکتر ه. ب. جفری^۴ نیز که از شاگردان او بود در کتابش تعالیم عرفانی^۵ بر این شیوه دعا تأکید کرده است.

کتاب مقدس نیز دربارهٔ بیدار کردن قدرت فرشتگان در وقت نیاز، آیات بسیار دارد. در آیهٔ چهلّم از باب بیست و چهارم سفر پیدایش، ابراهیم وعده داده است: «بهره که به حضور او سالک بوده ام فرشته خود را با تو خواهد فرستاد و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید.» همهٔ ادیان و فرهنگها به آدمی آموخته اند که کلام او قدرت اوست. بسیاری از تعالیم، به قدرت ویژهٔ کلمات پی برده اند. چینی ها چنان نسبت به کلام مکتوب توجه ویژه نشان می دادند که می گفتند نباید کاغذی را که چیزی روی آن نوشته شده پاره کرد یا نسبت به آن بی حرمتی روا داشت، حتی اگر آن کاغذ دیگر به درد نخورد. یونانیان مدت ها بر این اعتقاد بودند که کلام دارای قدرتی کیهانی است، و انسان می تواند با کلام هر کار که می خواهد بکند: بنا سازد یا ویران کند. بازرگانی از آلمان برایم نوشت:

از وقتی که در کتاب از دولت عشق، این شیوهٔ دعا را که نامه نوشتن به فرشته اشخاص است آموختم و آن را به کار بستم، در زندگیم معجزه هایی شگفت پدید آمده است.

نخست در درونم دگرگونی پدید آمد، آنگاه این دگرگونیها در

1. Unity Movement

2. Religious Sience Movment

3. Divinc Sience Movement

4. Dr. H.B. Jeffery

5. Mystical Teachings (Christ Truth League, Fort Worth, TX, 1954)

اوضاع و شرایط زندگیم پدیدار شدند. من از این شیوه دعا بسیار سپاسگزارم، زیرا از سایر راهها دعاهایم مستجاب نمی شد.

یک کارشناس از اروپا برایم نوشت:

با این که کارشناس و دارای مهارتی حرفه‌یی و تخصصی هستم، همواره با بخور و نمیر زندگی می کردم. یک اتاق بیشتر نداشتم. وضع مالی‌م هرگز تعریفی نداشت. تا این که در کتاب از دولت عشق، شیوه نامه نوشتن به فرشتگان را آموختم.

پس نامه نگاری با فرشته ثروت و توانگری خویش را آغاز کردم و از او مدد خواستم. در مدتی کمتر از دو سال، از فرسایش به آسایش رسیدم. ناگهان حقوق ماهانه‌ام دو برابر شد و کارم گسترش یافت و به شیوه‌یی معجزه آسا، راههای دیگری نیز گشوده شد و بر درآمدم افزود. البته هرگز نامه نوشتن به فرشته ثروت و توانگریم را کنار نگذاشتم. پس از سه سال نامه نگاری، چنان از نظر مالی تأمین شدم که توانستم خود را بازنشسته کنم!

اکنون به اقصی نقاط دنیا سفر می کنم و به زیارت معابد می روم و به امور خیریه و خدمت به دیگران سرگرمم. واقعاً فرشته ثروت و دولت‌م نزدیکترین یارم شده است. هنوز نیز به او نامه می نویسم و برای خودم و دیگران، از او مدد می طلبم. من نامه نوشتن به فرشته ثروت و توانگری دیگران را نیز بسیار نیرومند یافته‌ام. همواره به فرشته دولت و مکنات دیگران نیز نامه می نویسم و از آنها دعوت می کنم که به یاریشان بشتابند.

بانویی از آریزونا برایم نوشت:

چندی پیش در مقاله‌یی خواندم بانویی که از شوهرش طلاق گرفته بود تصمیم گرفت که بچه هایش را از شوهرش بگیرد و از کالیفرنیا به آیداهو نقل مکان کند. شوهرش به او گفت که در این صورت برای

بچه ها خرجی نخواهد داد. او نیز شروع کرد به نامه نوشتن برای فرشته شوهرش. چند نگذشت که شوهرش نه تنها پذیرفت که خرجی بچه ها را بدهد، قبول کرد که خودش را نیز از نظر مالی حمایت کند. شوهر سابقم مدتها بود که خرجی بچه ها را نداده بود. پس از خواندن آن مقاله، من هم تصمیم گرفتم که به فرشته همسر سابقم نامه بنویسم و از او مدد بخواهم.

پس از دو روز، به او تلفن کردم و پرسیدم چگونه می تواند مرا از مشکلات مالیم برهاند. او نه تنها همه خرجیهای عقب افتاده را پرداخت، مبلغ قابل توجهی نیز به عنوان هدیه به خودم داد که اصلاً برایم قابل تصور نبود! هرگز رفتارش با من این قدر نرم و ملایم و ملاطفت آمیز نبود. من این معجزه را به این شیوه دعای عارفانه و عملی مدیونم که ذهن را روشن کرد. اکنون برای حل هر مسأله، به نامه نوشتن به فرشتگان پناه می برم.

بانویی بازرگان که از کارش راضی نبود، شروع کرد به نامه نوشتن به فرشته شغل و به فرشته رییس اش. سه روز بعد، رییس اش او را اخراج کرد. بانوی بازرگان این رویداد را به فال نیک گرفت و هفته بعد، شغلی بهتر و پردرآمدتر در شهری دیگر پیدا کرد.

یک متصدی معاملات ملکی از نوادا برایم نوشت که به محض نامه نگاری به فرشته اشخاص، هزاران دلار را که پیش از آن، مردم به او نپرداخته بودند یکجا دریافت کرد. شخصی از تکزاس برایم نوشت:

تازه یک وانت دست اول نو خریده بودم که آن را از گاراژ خانه ام که درش هم قفل بود دزدیدند. من به جای این که ناراحت شوم، شروع کردم به نامه نوشتن به فرشته کسی که آن را دزدیده بود و خواستم که آن را پس بدهد.

چند روز بعد، به من تلفن شد که وانت در حومه شهر رها شده و سوییچ آن نیز هنوز روی وانت است. البته گل گیرش کمی ایراد پیدا کرده، اما خود وانت کاملاً سالم است. پول تعمیر را نیز بیمه می دهد. بجز نامه نوشتن به فرشته دزد، از هیچ راه دیگری نمی شد به این سرعت وانت را پس گرفت!

یک بانوی کشیش از نیویورک برایم نوشت:

سه روز پس از نامه نوشتن به فرشته ثروت و توانگری کلیسایمان، آقایی از در کلیسا وارد شد و از من دعوت کرد تا به معبدی که او تازه خریده بود نقل مکان کنم.

او بعضی از نوشته هایم را خوانده و پسندیده بود و می خواست در ساختمانش چنین کلیسایی داشته باشد. من هم حمد و ثناگویان، خدا و فرشته ثروت و توانگری را شکر می کنم که ناگهان چرخ تقدیر را چرخاند و مرا از هرگونه فشار و نگرانی مالی رها کند، تا بتوانم در سطحی معنوی به کاری پردازم که به آن عشق می ورزم، و در جایی که به این اندازه به من نیاز دارند.

مردی بازرگان از ایلینوی برایم نوشت که دوستش در شیکاگو در بیمارستان بستری بود، و پزشکان از ادامه زندگیش قطع امید کرده بودند. وقتی این مرد بازرگان از اوضاع و احوال دوستش با خبر شد، شروع کرد به نامه نوشتن به فرشته مرد بیمار و از او کمک طلبید. دیگر بار که سراغ دوستش را گرفت، نه تنها شفا یافته بود، هر روز سرکار می رفت!

زنی از کالیفرنیا برایم نوشت:

نزدیک دو سال پیش، شروع به نامه نوشتن به فرشته شوهر سابقم کردم تا او را از شر اعتیاد به الکل که نه تنها زندگی زناشویی ما، بلکه زندگی خودش را نیز به ویرانی و تباهی کشانده بود نجات بدهد. از

فرشته اش خواستم که با پسرمان که هنوز به تماس و رابطه با پدر نیاز داشت، رفتاری نرم و آرام داشته باشد.

تقاضایی بسیار بزرگ به نظر می‌رسید. چون شوهر سابقم از چهارده سالگی معتاد به الکل بود. ضمناً زمانی که شروع به نامه نوشتن به فرشته اش کردم، دوازده سال بود که با من یا با پسرمان تماسی نگرفته بود.

دو ماه پیش با پسرم تماس گرفت و فهمیدیم همان موقعی که به فرشته اش نامه می‌نوشتم اعتیادش به الکل را ترک کرده است. اکنون پس از سالها بی‌پدری، پسرم پدری دارد که می‌تواند به او افتخار کند. به راستی که این شیوه دعای نامه‌نگاری به فرشته شخص، بسیار شگفت است. تنها آرزومندم که همه مردم دنیا آن را بیاموزند. اگر همه آن را به کار بندند، این جهان بهشت می‌شود.

خانمی از ویرجینیا برایم نوشت:

چند سال پیش تصمیم گرفتم که درباره‌ی اضافه وزن خودم به فرشته‌ام نامه بنویسم و از او کمک بخواهم. تنها آرزویم کاهش وزنم بود و از طریق نامه نوشتن به فرشته‌ام، ده کیلو از وزنم کاستم.

خانمی از نیویورک برایم نوشت:

وقتی پسرم از جنگ ویتنام برگشت معتاد شده بود. اما از وقتی که به فرشته‌اش نامه می‌نویسم، در برنامه ترک اعتیاد شرکت کرده و جسماً و روحاً نیز حالش خیلی بهتر شده است. تازگی در یکی از سازمانهای دولتی استخدام شده که بی‌تردید معجزه تازه‌ی نامه نوشتن به فرشته است.

مردی از آفریقا برایم نوشت:

همسرم سرشار از نفرت و انزجار و انتقاد بود. از وقتی که به فرشته‌اش نامه می‌نویسم، به گونه‌ی مثبت پاسخ داده است. در نتیجه

رفتار هماهنگ همسرم، رفتار پسر من نیز هماهنگ تر شده است؛ و همه را به نامه نوشتن به فرشته مدیونم.

شخصی از ایلینوی برایم نوشت:

نامه نوشتن به فرشته اشخاص واقعاً مؤثر است. قرار بود صورتحساب بیمارستان را بپردازم. پرداختن این پول در آن لحظه برایم دشوار بود. وقتی مشکل خود را با متصدی این امر در میان گذاشتم واکنشی خصمانه نشان داد. به فرشته‌اش نامه نوشتم و از او کمک خواستم. دفعه بعد که با او صحبت کردم کاملاً عوض شده بود. هر روز برای فرشته ثروت و توانگری و فرشته شفا و فرشته عشق و زناشویی خود نیز نامه نوشتم. از روزی که نامه نوشتن به این فرشته‌ها را آغاز کردم، شاهد بهبودی چشمگیر در همه زمینه‌های زندگی‌ام بوده‌ام.

بانویی بازرگان از تگزاس برایم نوشت:

ناگهان پی بردم که بر ضد من پرونده‌ای غیر منصفانه تشکیل داده‌اند و می‌خواهند مرا تحت پیگرد قانونی قرار دهند. قربانی شرایطی شده بودم که شخصی دیگر مسئول آن بود. اما متهم شده بودم که من این وضع آشفته را به وجود آورده‌ام. موقعیتی بسیار نومید کننده بود. نامه نوشتن به فرشته را که در یکی از سخنرانیهای شما شنیده بودم به یاد آوردم. برای فرشته این وضعیت نامه نوشتم و از او خواستم که به سرعت و در کمال آرامش، به این مشکل فیصله بدهد. ناگهان همه چیز آرام گرفت و مسأله خود به خود حل شد. پس از چند هفته آرامش متوجه شدم که پرونده بسته شده است و دیگر تحت تعقیب قانون قرار نخواهم گرفت.

بانویی از پنسیلوانیا برایم نوشت:

بزرگترین شادی که پس از مدتها به سراغم آمده است روز مادر بود

که با پسر و دخترم گذراندم. پس از جدایی تلخ و دردناک از شوهرم، دیدن مجدد فرزندانم یک معجزه به نظر می‌رسید. روز مادر با بچه‌هایم به سینما رفتم. برای ناهار با هم به رستورانی رفتیم و پسرم به من یک کتاب و یک کارت تبریک هدیه داد که رویش نوشته بود: «با عشق!» اکنون هر روز به این کارت نگاه می‌کنم و به وجد می‌آیم. حتی سر میز خم شد و مرا بوسید. دخترم به من گلدانی کوچک با گیاهی زیبا هدیه داد.

سه ساعت در رستوران، دلپذیرترین ناهاری بود که خورده بودم. چه لحظه‌های خوشی را در کنار آنها گذراندم. در دفتر خاطراتم، به روز مادر سال گذشته که نگاه می‌کنم خالی است. هنوز که به این روز فکر می‌کنم غرق شادی می‌شوم. همواره به «عشق الهی» خواهم اندیشید و به نامه نوشتن به فرشته ادامه خواهم داد و برای همه برکت و شادمانی خواهم طلبید.

اگر به فرشته‌یی نامه نوشتید و به نتیجه دلخواه نرسیدید، به فرشته آنچه می‌طلبید نامه بنویسید. اگر برای خودتان یا دیگری حمایت می‌خواهید، به فرشته حمایت نامه بنویسید. اگر جویای سلامت هستید، به فرشته شفا نامه بنویسید. اگر خواهان محبت هستید، به فرشته عشق؛ اگر ازدواج می‌خواهید، به فرشته زناشویی. فرشته‌ها بسیارند: فرشته هماهنگی، فرشته شادمانی، فرشته خرد و فرزاندگی، فرشته هدایت و راهنمایی، فرشته ثروت و توانگری، فرشته فهم و شعور، فرشته رشد و کمال معنوی، یا هر فرشته‌یی که در این لحظه به او نیاز دارید.

بیش از سفر یا گام گذاشتن در راهی تازه، یا آغاز کاری ناآشنا و وضعیتی دشوار، تکرار عبارتهای زیر خردمندانه است:

«فرشته حمایت الهی پیشاپیش من گام برمی‌دارد تا از هرگونه تجربه

منفی و ناخوشایند بر حذر بمانم.» یا «فرشته حمایت الهی پیشاپیش من گام برمی دارد و راهم را هموار و آماده می کند.» شاید وقتی که ملاکی نبی گفت: «اینک رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت.» به همین امر اشاره می کرد.

دو مبلغ دینی می بایست از جنگلی پر خطر می گذشتند. راهزنان آماده حمله به آنها بودند. چون مبلغان دینی به راهزنان نزدیک شدند، برای حمایت الهی دعا کردند. راهزنان «شخص سومی» را دیدند که هیكلی بس عظیمتر از آدمی داشت و از پس مبلغان گام بر می داشت تا از آنها محافظت کند. حضور شخص سوم یا فرشته حمایت، آنها را برآشفته و وحشتزده گریختند. از این رو، مبلغان توانستند بی هیچ گزند و آسیب، از دل جنگل بگذرند.

یهودیان قدیم، رفائیل را فرشته شفا می دانستند. شما نیز به هنگام نیاز به شفا می توانید بگویید یا بنویسید:

«ای فرشته شفا، هم اکنون به اینجا بیا!»

سالها پیش، در روزنامه های انگلستان داستان زنی را نوشتند که سالها از سل پیشرفته ریوی عذاب می کشید و در حال مرگ بود. پزشکان مدتها بود که از نجات او قطع امید کرده و دست کشیده بودند. خویشاوندانش کنار بستر او گرد آمده و به آخرین نفس او می نگریستند. چند دقیقه پس از نفس آخر، ناگهان نفس عمیقی کشید و صاف در بسترش نشست و گفت: «بله، گوش می کنم. چه کسی صحبت می کند؟» آنگاه حاضران در اتاق، بالای بستر او فرشته یی را دیدند که گفت: «رنجهایت پایان پذیرفته است. برخیز و گام بردار.»

وقتی پیراهنش را خواست، همه برآشفته بودند. زیرا ماهها بود که از بستر برنخاسته بود. اما او از تخت پایین آمد و به اتفاقی دیگر رفت و غذا خواست. ماهها بود که غذای جامد نخورده بود و فقط مایعات

رفیق نوشیده بود.

پس از پنج سال رنج شدید و مداوم، به سرعت سلامتش را باز یافت. آزمایشهای پزشکی نشان داد که ذره‌یی از بیماری در تن او بجا نمانده است. از آن پس توانست به خوبی غذا بخورد و به آرامی بخوابد و در کمال صلح و صفا زندگی کند. گویی هیچ چیز نمی‌توانست او را خسته یا هیجان زده کند. فرشته به او گفته بود که زندگیش از آن رو به او بازگردانده شده بود تا به شفای دیگران کمک کند. پس بیشتر وقتش را صرف دعای بی‌وقفه برای بیماران دهکده‌اش می‌کرد. از فرشته شفا می‌خواست که به آنها سلامت کامل ببخشد. از این رو، زندگیش معنایی تازه و رضایت‌بخش یافت. همچنین در دهکده‌اش شفاهای بسیار رخ داد.

یک بار که می‌بایست به مدت شش هفته برای سخنرانی به سفر می‌رفتم، بر آن شدم که شیوه دعا به درگاه فرشته را بیازمایم و از فرشته ثروت و توانگری بخواهم که پیشاپیش من گام بردارد و راهم را کامیاب و سرشار از ثروت و توانگری گرداند. اگر برای بازرگانان یا گروههای حرفه‌بی و جلسات و مجامع ویژه سخنرانی می‌کردم، آنها پیشاپیش پول سفرم را تمام و کمال می‌پرداختند. اما در صورت سخنرانی برای کلیساها، پیشکشها گاه آنقدر اندک بود که ابداً خرج سفر در نمی‌آمد. اتفاقاً سفر شش هفته‌یی که در پیش داشتم، به منظور سخنرانی در کلیساها بود.

در هر حال، چون فرشته ثروت و توانگری را پیش از خود به سفر فرستادم، رویدادی پیش آمد که قبلاً هرگز رخ نداده بود. در طول سفر، مدام با اشخاصی روبرو می‌شدم که به من می‌گفتند: «من کتاب شما را خوانده‌ام و پس از مطالعه آن، زندگیم زیر و رو شده است. اجازه بدهید که برای نشان دادن قدردانی و سپاسگزاری ام عشریه درآمدم را

به شما پردازم.» حاصل آن شد که با تعداد بیشماری چک عشریه و هدایای نفیس ویژه به شهرم بازگشتم. حال آن که در سفرهای پیشین، خودم می‌بایست متحمل همه این مخارج می‌شدم. اخیراً مردی بازرگان برایم نوشت:

«من هر روز به فرشته توانگری نامه می‌نوشتم اما هیچ معجزه‌یی پیش نمی‌آمد. تا این که به جای فرشته توانگری، به فرشته پول و ثروت نامه نوشتم. به محض این که خواسته‌ام را به‌طور صریح و روشن بیان کردم، به استقلال مالی دلخواهم رسیدم.»

اگر هنوز نتوانسته‌اید به سلامت و ثروت یا روابط انسانی دلخواهتان دست یابید، و مسائل و مشکلاتتان را حل کنید؛ به فرشته رهایی و آزادی نامه بنویسید. نامه نوشتن به فرشته رهایی و آزادی بسیار مؤثر است. یک بار که نمی‌دانستم چگونه خود را از شر افرادی که از راههایی بیشمار، از من سوء استفاده می‌کردند خلاص کنم؛ شروع کردم به نامه نوشتن به فرشته آزادی و رهایی، و از او یاری طلبیدم. بسیار زود به من نشان داده شد که چگونه باید آزادی خود را بطلبم تا کاملاً از دست آنها رها شوم. چندی نگذشت که آشکار شد آزادی تازه‌ام خیر و صلاح همگان را در بر داشت، و برکت و نعمتی برای جمیع ما بود.

«مصلحت و موهبت فرد، مصلحت و موهبت جمع بود.»

فصل ششم

شیوۀ ویژه عشق

بخش دوم

در مکاشفۀ یوحنا، توصیۀ او را می‌خوانیم که به فرشته‌های هفت کلیسا بنویسید. واژه «کلیسا» اغلب مظهر آگاهی معنوی است. هفت کلیسا نماد هفت سنخ از آدمیان است که از طریق نامه نوشتن به فرشته یا ضمیر برتر آنها، بهتر می‌توان به آنها دست یافت. ظاهراً اینها کسانی هستند که از سایر راهها نمی‌توان با آنها رابطه برقرار کرد. در مورد این گونه اشخاص، یا باید برایشان دعا کرد، یا به فرشته شفا، ثروت و توانگری، عشق و محبت، یا فرشته رهایی و آزادی آنها نامه نوشت.

۱- برای ارتباط با سنخ شیفته هیجان

«به فرشته کلیسا در افس بنویس.» (مکاشفۀ یوحنا - ۱:۲).

واژه «افس» یعنی دلپذیر و خوشایند و جالب توجه. شاید اشخاص جالب توجهی را بشناسید که به آسانی نمی‌توان به آنها دست یافت. زندگی برونی آنها سرشار از هیجانها است. آنها انسانهایی هستند عاطفی و فریفته سرگرمیها و صاحب سلیقه‌های نمایشی و افراطی. پولس رسول سه سال در افس به موعظه حقیقت

پرداخت، زیرا دریافت که دستیابی و یاری به این اشخاص دشوار است.

نکته مهمی که درباره این اشخاص باید به خاطر نگاه داشت این است که آنها آرزویی ژرف برای موهبت‌های عظیمتر زندگی دارند. هرچند بیقرار به نظر می‌رسند، شناخت آنها آسان است: مردمانی خوشایند و دلپذیر که به ظرایف و زیباییهای زندگی علاقه‌مندند. با نامه نوشتن به فرشته آنها، و بیان حقیقت درباره هستی آنها، به آسانی به ژرفای وجودشان دست می‌یابید و آنها نیز شادمانه به شما پاسخ مثبت می‌دهند.

مرد خوبی از این سنخ را می‌شناختم که موجودی عاطفی و زندگی‌ش سرشار از هیجان و دارای تمایلات نمایشی بود. از بابت کاری که برای شرکتش کرده بودم به من مقروض بود. با این که چند ماه گذشته بود، هنوز پولم را نپرداخته بود. از تکرار عبارتهای تأکیدی نیز نتیجه‌ی نگرفته بودم.

سرانجام تکنیک نامه نوشتن به فرشته را به یاد آوردم. با این که شب و دیروقت بود، به فرشته‌اش نوشتم: (فرض می‌کنیم اسم او جان براون بوده است).

«فرشته جان براون: تو را تقدیس می‌کنم و سپاس می‌گزارم که به سرعت این مشکل مالی را برطرف می‌کنی و فوراً تمام این پول را دریافت می‌کنم.» (پانزده بار این عبارت را نوشتم. زیرا بسیاری از عارفان بر این عقیده‌اند که پانزده شماره‌ی است که اوضاع و شرایط مخالف و دشوار را از سر راه آدمی برمی‌دارد).

پس از نوشتن عبارتها، احساس آسودگی کردم و دیگر رنجشی از این اوضاع به دل نداشتم و توانستم دست از آن بشویم و از ذهنم بیرونش برانم. دو روز بعد، دوستم تلفن کرد که این چک را با پست

برایم فرستاده و روز بعد به دستم خواهد رسید. البته همین طور نیز شد و روز بعد، آن را دریافت کردم!

۲- برای ارتباط با سنخ تلخ و شیرین

«و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس.» (مکاشفه یوحنا - ۸:۲)
واژه اسمیرنا یعنی جسم سیال و ماده شناور. افراد این گروه خوش ظاهرند و شیفته نمایش و زیبایی و تجملات. پای خود را از گلیم خویش درازتر می کنند و همواره گرفتار مشکلات مالی هستند.

مردی بازرگان با همسرش که از او طلاق گرفته بود، مشکلات مالی فراوان داشت. دل مرد شکسته بود. زیرا هنوز به همسرش عشق می ورزید. کوشیده بود درباره آشتی با او صحبت کند. اما همسرش آشفته بود و نمی شد با او به استدلال پرداخت.

در چنین موقعیتی، درباره این شیوه ویژه عشق که نامه نوشتن به فرشته بود شنید و مجذوب این آرمان شد. دریافت که همسرش به این سنخ تعلق دارد، زیرا او زنی جذاب و شیفته تجملات ظریف و زیبا بود. در واقع، تجمّل پرستی همسرش یکی از مشکلات آنها بود. او زنی پرخرج بود و مرد بازرگان از عهده مخارج او بر نمی آمد.

پس هر شب به فرشته همسرش نامه نوشت و از او خواست که به این امر سر و سامان بخشد. مدتها بود از او خبر نداشت. تا این که یک روز همسرش با او تماس گرفت و گریان گفت که جدایی آنها اشتباه محض بوده است. چندی نگذشت که دیگر بار ازدواج کردند. مرد بازرگان می گوید هنوز به فرشته همسرش نامه می نویسد و از این راه، آرامش و هماهنگی زندگیشان را حفظ می کند.

۳- برای ارتباط با سنخ کناره جوی روشنفکر

«و به فرشته کلیسای در پرغامس بنویس.» (مکاشفه یوحنا - ۱۲:۲).
واژه «پرغامس» یعنی اتحاد نیرومند و پیوند نزدیک. این سنخ شکوهمند معمولاً متعلق به اشراف دولتمند و ثروتمندان یا ادیبان و دانشمندان و هنرمندان و شیفتگان جامعه و سیاستمداران است. زیرا آنها با خانواده یا جامعه یا روابط شغلی خود، اتحادی نیرومند و پیوندی نزدیک دارند. این گونه اشخاص اغلب نسبت به غریبه‌ها و دوستان جدید و آرمانهای تازه بدگمانند.

مردی جوان عاشق شده بود و می‌خواست ازدواج کند. اما دختر دلخواهش با خانواده‌اش اتحادی نیرومند و پیوندی نزدیک داشت. آنها نمی‌خواستند از نظر عاطفی او را از دست بدهند و از او جدا شوند. این خانواده نسبت به غریبه‌ها و اشخاص تازه آشنا و کارها و آرمانها و شیوه‌های جدید، بدگمان بود. در واقع، هر چیز تازه را تهاجمی به زندگیشان می‌پنداشتند.

مرد جوان دریافت که دستیابی به این دختر، از راههای بشری محال و نومیدکننده است؛ و عشق او به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد. اما چون شاگرد حقیقت بود می‌دانست که تنها راه کنار آمدن با حس تملک شدید خانواده دختر محبت است.

در چنین موقعیتی، درباره این شیوه عشق که نامه نوشتن به فرشته بود شنید. پس به فرشته دختر، و همچنین به فرشته خانواده‌اش نامه نوشت و آزادی و رهایی عاطفی او را طلبید و ازدواجی سرشار از خوشبختی و روابط خانوادگی الهی و هماهنگ خواست.

چند ماه به تکنیک نامه نوشتن به فرشته‌ها ادامه داد. بی‌آن که دگرگونی محسوسی مشاهده شود. اما ناگهان همه چیز عوض شد. او حضور آزادی ژرفی را احساس کرد که پیش از آن وجود نداشت. پس

به خواستگاری رفت و خیلی زود با هم ازدواج کردند. هر چند برای خانواده دختر مدتی طول کشید تا خودشان را با وضع جدید وفق بدهند و از نظر عاطفی، او را به عنوان یکی از اعضای خانواده قبول کنند، سرانجام از صمیم قلب او را به خود پذیرفتند.

۴- برای ارتباط با سنخ پرشور و ستیزه‌جو

«و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس.» (مکاشفه یوحنا - ۱۸:۲).
واژه «طیاتیرا» یعنی سراسیمه و دست پاچه‌یی که همیشه شتابزده است؛ آتشی مزاج غیور ستیزه‌جویی که زود از کوره در می‌رود. افراد این سنخ بیشتر اهل حرف هستند، نه عمل. یعنی قادر نیستند اندیشه‌ها و آرمانهایی را که در سر دارند به ثمر برسانند. طیاتیرا‌ها اغلب به ورزشکاران علاقه بسیار دارند.

خانمی متوجه شد که مربی باشگاه ورزشی پسرش با نوجوانانی که به آنها ورزش می‌آموخت، با خشونت رفتار می‌کرد. هر چند پسرش و دوستان او از رفتار خشن مربی ناراضی بودند، نمی‌خواستند مادرشان در این مسأله دخالت کند. احساس می‌کردند که این کار تنها سرزنش و خشونتی بیشتر، به بار می‌آورد. مادر به بچه‌ها گفت که به فرشته مربی نامه بنویسند و از او بخواهند که رفتار او را نرم و ملاطفت آمیز و سرشار از تفاهم کند. البته خودش نیز در پروژه نامه‌نگاری به فرشته مربی شرکت کرد.

چندی گذشت و نتیجه‌ای عاید نشد. اما ناگهان ورق برگشت، چون مربی اعلام کرد که برای احراز شغلی بهتر، این کار را ترک می‌کند و مربی ورزش دانشکده‌یی می‌شود. این شغل جدید هم درآمد بیشتری دارد، هم این مجال را به او می‌دهد تا فوق لیسانس خود را بگیرد که بزرگترین آرزوی زندگی‌اش بود. آنگاه مادر دریافت که رفتار

خشن مربی ناشی از ناکامی و عدم رضایت شغلی او بود. یکی دیگر از نتایج حیرت انگیز این بود که پسر این خانم از این باشگاه ورزشی یک کاپ قهرمانی جایزه گرفت که فرشته‌بی زینت آن بود!

۵- برای ارتباط با سنخ تن پرست ترسو

«و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس.» (مکاشفه یوحنا - ۱:۳).
واژه «ساردس» یعنی شاهزاده قدرت، جیون بزدل، بیمناک، دل نگران، آن کس که همواره از چیزی می‌هراسد. این گونه اشخاص بنده تن خود هستند. همواره از حواله بانکی، تصادف، و آنچه می‌خورند می‌ترسند. همیشه جویای رفاه و آسایش و تن پروری و چیزهای نرم و راحت و آسان زندگی هستند. گویی هیچ کتاب و درس و سخنرانی و تعلیمی نمی‌تواند از ترس آنها بکاهد. اما نامه نوشتن به فرشته آنها، روح جسور و دلاور و بی‌باک آنها را برمی‌خیزاند و «شاهزاده قدرت» می‌شوند.

این گونه اشخاص همواره تغییر عقیده می‌دهند. گلوی آنها - که مرکز قدرت بدن است - معمولاً ضعیف ترین و آسیب پذیرترین نقطه تن آنهاست. وقتی می‌ترسند دچار گلو درد یا ناراحتیهای حلق می‌شوند.

چنین شخصی استعدادی عظیم برای قدرتمند شدن دارد. با نامه نوشتن به فرشته‌اش، مرکز قدرت وجودش را بیدار و زنده می‌کنید. نامه نوشتن به فرشته، به او بی‌باکی و ثباتی را می‌بخشد که آرزومند بیان و تجلی آن است.

مردی بازرگان هر چه می‌کوشید که کاری تجاری را به ثمر برساند موفق نمی‌شد. مدت‌ها بود که این کار پا در هوا مانده بود. همه کسانی که در این کار ذینفع بودند، می‌خواستند که از این مذاکرات نتیجه بگیرند

و کار را فیصله دهند، الا یکی از آقایان که به کلی مردد و دو دل بود. مرد بازرگان درباره شیوه نامه نوشتن به فرشته شنید. دریافت که این مرد متعلق به سنخ جبون و بیمناک و ترسو و نامطمئن است که مدام تغییر عقیده می دهد. پس به فرشته مرد نامه نوشت و خواست که این کار هر چه زودتر به نتیجه یی شایسته و مناسب برسد، تا برای همگان برکت و رضایت آورد.

چند روز بعد، مردی که مدتها آنها را معطل کرده بود گفت: «فردا صبح به دفترم بیا و اسناد را امضا کن!» آنگاه افزود: «به اندازه کافی تأخیر شده است و مشتاقم که این کار هر چه زودتر فیصله یابد.»

۶- برای ارتباط با سنخ دوستدار امور خیریه

«و برای فرشته کلیسای در فیلادلفیه بنویس.» (مکاشفه یوحنا -

(۷:۳)

واژه «فیلادلفیا» یعنی اخوت و عشق برادرانه و محبت جهانی. این گونه اشخاص بسیار درباره برادری انسانها صحبت می کنند. اما محبت از نظر آنها یعنی کار و نمایش بیرونی، نه اصالت و هوشیاری باطنی و آگاهی ژرف از عشق راستین. اینها شیفته انسان نیستند، فریفته گردهمایی های سازمانی و شرکت در جلسات و باشگاههای مختلف و سازمانهای اخوت و اماکن مذهبی و جویای گروهها و شهروندانی هستند که در پی عشق جهانی و محبت برادرانه باشند. گاه آنقدر خود را در امور خیریه خفه می کنند که از شدت فرسودگی ناکام می شوند.

هرگاه خود را در گروه یا سازمانی یافتید که امور خیریه اش نامتعادل به نظر می رسید و با فهم و شعور باطنی عشق اصیل و راستین همراه نبود، می توانید به فرشته آن سازمان نامه بنویسید و

بخواهید که عشق الهی در اندیشه‌ها، و همچنین در اعمال اعضای آن گروه زنده و ظاهر شود. با این کار، اشخاصی که با عشق الهی هم‌نوا نیستند، به شیوه‌ی هماهنگی از آن گروه بیرون می‌روند. آنان نیز که با اهداف گروه هماهنگی کامل دارند پدیدار می‌شوند و پایدار می‌مانند. با این کار، آرامش و هماهنگی درون و برون ایجاد و حفظ می‌شود.

رئیس سازمانی متوجه ناهماهنگی در اداره‌اش شد. معلوم نبود چه کسی مسئول این بیقراری و گرایشهای منتقدانه گروه است. برای برقراری نظم و هماهنگی، راههای متفاوت را آزمود. اما گروه همچنان کناره‌جو و انتقادآمیز و ناهماهنگ بجا ماند.

در کمال نومیدی شروع کرد به نامه نوشتن روزانه به فرشته سازمان، و از او کمک خواست تا محبت و تفاهم را دیگر بار برقرار کند. آنگاه نوشت: «من این بار را به فرشته عشق الهی می‌سپرم. فرشته عشق اکنون در این وضعیت، و در دل همه کسانی که با این سازمان رابطه دارند ظهور می‌کند.»

چندی نگذشت که چند نفر که داوطلبانه به سازمان خدمت می‌کردند استعفا دادند و سازمان را ترک کردند. کارکنانی تازه جای آنها را گرفتند که مشتاق بودند به شیوه‌ی هماهنگی و سرشار از آرامش با سازمان همکاری کنند، و در راه پیشرفت آن بکوشند. با نامه نوشتن به فرشته سازمان، آرامش و پیشرفت ایجاد و حفظ شد.

۷- برای ارتباط با سنخ سرگردان بی ثبات

«و به فرشته کلیسای در لاودکیه بنویس.» (مکاشفه یوحنا - ۱۴:۳).
واژه «لاودکیه» یعنی عدالت و داوری. این گونه اشخاص غالباً چهره‌ی ناعادلانه دارند. بی ثبات و بی‌قرار و دگرگونی‌پذیر و آوارگانی جوینده عقاید و اماکن تازه‌اند. اغلب اوقات معتقدات دینی و

دیدگاههای سیاسی خود را عوض می‌کنند. آنها ناآرام و خورده گیرند. معمولاً احساس می‌کنند که در حق آنها ناروایی شده یا از آنها سوء استفاده کرده‌اند.

این اشخاص از شغلی به شغلی، از کلیسایی به کلیسایی، از عقیده‌یی به عقیده‌یی، و از باشگاهی به باشگاهی رهسپارند. زیرا آرام و قرار ندارند و همواره در حال «الحاق» هستند. اصلاً جایی بند نمی‌شوند تا بتوانند دریابند آنجا سودی به حالشان دارد یا نه.

وقتی به فرشته چنین شخصی نامه می‌نویسید، به تأکید ندا در دهید که قانون الهی عشق و عدالت، در زندگی و امور او به کاملترین کار خود سرگرم است؛ و او به یمن هدایت الهی، در جای درست خود قرار می‌گیرد. او از طریق ذهن نیمه هشیارش به بینش عالی و بلندی که برای کمال و ثبات او در نظر دارید، بیشتر و بیشتر پاسخ مثبت می‌دهد.

شاید وقتی به فرشته دیگران نامه می‌نویسید، احساس کنید که نتیجه‌یی عایدتان نمی‌شود. باید صبر کنید، زیرا ناگهان همه چیز عوض می‌شود. دگرگونیها پدید می‌آیند، و آنچه که مقدر و پایان نیافتنی به نظر می‌رسید، به سرعت و آسانی از میان برمی‌خیزد. اگر چه گاه باید پیش از همه اینها صبر نشان داد.

واژه فرشته یعنی فرستاده خدا. هرگاه دیدید از شکست به شکست رهسپارید، یا هرگاه که وسوسه می‌شوید خود را به باد انتقاد و ملامت بگیرید، حتماً به فرشته خودتان نامه بنویسید. فرهنگ ماوراء الطبیعی کتاب مقدس می‌گوید: «کار فرشته‌ها نگهبانی و هدایت و حمایت از نیروهای طبیعی ذهن و تن است، زیرا آینده انسان کامل را در خود نهفته دارد.»

اما کورتیس هاپکینز می‌نویسد:

«فرشته حضور او همواره همراه آدمی است. این رهبری والا، میراث هر انسان است. لازم نیست از روزهای پرخطر یا از شرایط پر شرر بهراسد، اگر می داند که فرشته حضور پیشاپیش او راه می رود و از او دفاع می کند و او را به مقصد می رساند.»
به هنگام دشواریها به خود بگویید:

«از هیچ چیز نمی ترسم. فرشته نگهبانم پیشاپیش من گام برمی دارد و راهم را هموار و کامیاب می گرداند.» هنگامی که دیگران نیز با مشکل مواجه هستند، همین را برای آنها بگویید.

بانویی بازرگان می بایست برای خرید کالایی به خارج شهر می رفت. در نتیجه می بایست ساعتها در مه و باران، در کنار شوهر بیمارش که نمی توانست او را در خانه تنها بگذارد رانندگی کند. دوستی به او گفت: «از چه می ترسی؟ فرشته نگهبانت با تو خواهد بود.»

پس از بازگشت از سفر به دوستش گفت: «انگار واقعاً فرشته یی همراهمان بود. همین که از شهر بیرون رفتیم آسمان صاف و آفتابی شد و باران بند آمد و توانستم به آسانی رانندگی کنم. در سراسر سفر هوای بد ندیدیم. گویی رانندگی من در حال روحی و بهبود بیماری شوهرم نیز مؤثر بود. ضمناً پر سودترین سفری بود که پس از مدتها نصیبم شد.»

هرگز از فرشته خود یا فرشته دیگری نخواهید به درخواستهایی توجه کند که موجب آزار یا آسیب کسی می شود. فرشته که ضمیر برتر خود ماست، به چنین تقاضاهایی وقعی نمی نهد و پاسخ مثبت نمی دهد.

وقتی این شیوه و ویژه عشق را به کار می گیرید، مشتاق باشید چیزی بی نهایت عالیتر از آنچه می پندارید یا می خواهید به سراغتان بیاید.

زیرا نامه نوشتن به فرشته، راه تجلی همه موهبتها را می‌گشاید. آنگاه
 وفور نعمت و برکتهای بیکران را به سوی شما فرا می‌خواند.
 برای بیدار کردن این شیوه و یژه عشق، اغلب به وعده این مزمور
 بیندیشید:

«هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد. و بلایی نزد خیمه تو نخواهد
 رسید. زیرا که حضرت اعلی فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد
 فرمود تا در تمامی راههایت ترا حفظ نمایند.»
 (مزمور نود و یکم - ۱۰ و ۱۱)

فصل هفتم

از دولت عشق

باید اعتراف کنم نخستین بار که در کتاب توانگری چارلز فیلمور مطلب زیر را خواندم، به دیده شک به آن نگریستم:

«به من بگوئید درباره خودتان و همسایه‌هاتان چه نظری دارید تا دقیقاً به شما بگویم که تندرستی‌تان در چه حال است و وضع مالی و هماهنگی زندگیتان چگونه است. اگر به انسانها عشق نمی‌ورزید و اعتماد ندارید، به خدا نیز نمی‌توانید عشق بورزید یا اعتماد کنید. اندیشه عشق و نفرت به طور همزمان نمی‌تواند در ذهنتان وجود داشته باشد. پس هرگاه به یکی از آنها سرگرم باشید، قطعاً دیگری غایب است. به دیگران اعتماد کنید و اقتدار ناشی از آن عمل را صرف توکل به خدا کنید. این کار سرشار از جادوست: معجزه‌ها و شگفتیها می‌آفریند. محبت و اعتماد، نیروهایی پویا و زنده‌اند.»

دل لبریز از محبت مقروض نمی‌شود. صاحب یک شرکت لوازم منزل در آلاباما برایم تعریف کرد:

یکی از مشتریها که از فروشگاهش ماشین لباس شویی خریده بود، پول ماشین را نمی‌پرداخت. اداره امور مالی شرکت ناچار از او

شکایت کرد. او نیز سراسیمه به فروشگاه آمد و به صدای بلند بنای بددهنی را گذاشت. مردی غول پیکر و هیولایی سنگین وزن بود (البته صاحب فروشگاه مردی کوچک اندام بود). در تمام مدتی که مشتری فحاشی می کرد، صاحب فروشگاه در کمال آرامش و ادب و خوشرویی، خاموش به او گوش داد. و هرگاه در میان این اتهامات بی وقفه مجالی پیش می آمد می گفت: «اما من شما را دوست دارم!» شاید بیش از پانزده بار این جمله را تکرار کرد. سرانجام مشتری در نهایت انزجار از فروشگاه بیرون رفت.

نیم ساعت نشده بود که برگشت و از رفتار ناپسندش پوزش طلبید و از او تشکر کرد که با چنین آرامش و لطفی با او رفتار کرده است. آنگاه توضیح داد که به علت همین بدخلقی شغل خود را از دست داده است. در واقع، به یکی از همکارانش حمله کرده و او اکنون در بیمارستان بستری است.

آنگاه گفت طرز رفتار صاحب فروشگاه به او نشان داد که چه زود از کوره در می رود. قول داد به محض این که کار تازه‌ی پیدا کند، پول ماشین لباس شویی را خواهد پرداخت. و همین کار را هم کرد، و مشتری دائمی و پر و پا قرص این فروشگاه شد. اکنون می گوید ابداً آسان نیست به شخص غضبناکی که فریاد می کشد گفت: «دوستت دارم.» اگر چه ارزش دارد.

وکیلی که کتاب توانگری چارلز فیلمور را مطالعه کرده بود برایم تعریف کرد در پایان سال که به حسابرسی دفاترش پرداخت متوجه شد که هنوز دو چک قابل ملاحظه خود را دریافت نکرده است. گفته آقای فیلمور را به یاد آورد که: «اندیشه قرض، بدهکاری می آفریند.» دریافت تالحوه‌ی بی که خودش یا دیگران را مقروض بداند، یا خودش بدهکار می شود یا دیگران به او مقروض خواهند بود. پس برای غلبه

بر اندیشه‌های منفی، و همچنین برای بیدار کردن قدرت محبت و اعتماد، در ذهنش برای آن دو مشتری نامه‌هایی جداگانه نوشت. نام آنها را بر زبان آورد و برایشان برکت و ثروت طلبید و صمیمانه به آنها گفت که هیچ گونه بدهی به او ندارند.

مدت زیادی از این نامه‌نگاری ذهنی نگذشته بود که هر دو آنها در یک روز با او تماس گرفتند. یکی از آنها که در ایالتی دیگر زندگی می‌کرد با پست چک او را فرستاد. دیگری نیز حضوراً آن را برایش آورد.

من نیز دیگر در این گفته چارلز فیلمور که از دولت عشق می‌توان هم خود ثروتمند شد و نیز دیگران را به توانگری رساند شک نمی‌کنم. به حقانیت آن پی برده‌ام. محبت و اعتماد، پویا و زنده‌اند و سرشار از قدرتی جادویی که شگفتیهای بسیار می‌آفریند. آنچه در زیر می‌خوانید نامه‌های اشخاصی است که یا در سخنرانیهایم شرکت کرده‌اند یا کتابم را خوانده‌اند و این حقیقت را آزموده‌اند:

بانویی از اوهایو برایم نوشت:

«هشت سال می‌شد که در مدت مرخصی‌ام به سفر نرفته بودم. تا این که تکرار این عبارت را آغاز کردم که: «عشق الهی هم اکنون ثروت و شوکت می‌بخشد و به شیوه‌ی شکوهمند دولتمندم می‌کند.»

چندی نگذشت که دوستی یک بلیط رفت و برگشت فلوریدا به من هدیه کرد. دوستی با من تماس گرفت و گفت برای مأموریتی اداری به فلوریدا می‌رود، و از من دعوت کرد که همراهش بروم و در این مدت در آن هتل با او هم اتاق باشم. تنها پولی که من پرداختم برای غذا بود. و این سفر را معجزه عشق الهی می‌دانم.»

بانویی از کالیفرنیا برایم نوشت:

«به محض این که هر روز کلام «عشق الهی» را تکرار کردم، در

زندگیم معجزه‌هایی بسیار پدید آمد. دوستی به من پیشنهاد کرد که در خانه او که اتاق اضافی داشت زندگی کنم و اجاره منزل نپردازم. اثاثیه‌ام را ظرف چهار روز فروختم که خودش معجزه‌یی دیگر بود. چون در پرداخت هزینه‌ها شریک شده بودیم، خرج هر دو ما نصف شده بود. فروش اثاثیه سبب شد که دستم باز شود و زندگی آسوده‌تری پیدا کنم. درآمدی که در حال تعلیق مانده بود به دستم رسید و اکنون پس انداز قابل توجهی نیز دارم. من که از دولت عشق به راستی خیر دیدم!»

بانویی از ماساچوست برایم نوشت:

«برای باز کردن بنگاه معاملات ملکی می‌بایست در امتحانی بسیار دشوار قبول می‌شدم. از آنجا که آزمون سختی بود، افرادی معدود می‌توانستند در آن شرکت کنند. این آزمون مستلزم حفظ کردن پنجاه صفحه از کتاب قانون بود.

من از مطالعه کتب درسی لذت نمی‌برم و هر بار که می‌خواستم برای امتحان درس بخوانم، نگاهم بر این صفحات می‌لغزید. چهل سال بود که در هیچ امتحانی شرکت نکرده بودم. آن هم امتحانی که این همه حافظه و دقت بخواند. یادم افتاد جایی خوانده بودم به هرکار که دست می‌زنید، با علاقه‌مندی و شور و شوق انجامش بدهید و عشق و محبت در آن بگذارید. همین کار را کردم و در امتحان قبول شدم!

زن و شوهری از نیویورک برایم نوشتند:

«از روزی که ما کلام «عشق الهی» را تکرار کردیم، چنان مشتریها به فروشگاه مبل فروشی ما سرازیر شدند که مجبور شدیم کارمند تازه‌یی استخدام کنیم. به راستی که از دولت عشق می‌توان دولتمند شد!»

بانویی برایم نوشت:

پس از مطالعه کتاب از دولت عشق، اغلب کلام «عشق الهی» را تکرار می‌کنم. با این که از شوهرم جدا شده‌ام و به تنهایی باید از پس مخارج فرزندانم برآیم، به یمن عشق الهی همواره توانسته‌ام مایحتاج زندگی را فراهم آورم و برکت و نعمت نیز همیشه به طرزی معجزه‌آسا از راه رسیده است.

اما زمانی که یک دلار نیز نداشتم توانستم به یمن عشق الهی، یک اتومبیل چهار هزار دلاری بخرم. مدتها بود که به یک ماشین نیاز داشتیم، اما چون شوهر نداشتم تا بتوانم روی درآمد او نیز حساب کنم می‌ترسیدم ماشین بخرم. پس از مخارجی چون اجاره خانه و غذا و لباس، آنقدر برابرم نمی‌ماند که بتوانم خرج بزرگی بکنم. بجز عثریه درآمدم که به طور مرتب اول هر ماه وقف کار خدا می‌کردم، پس انداز دیگری در این دنیا نداشتم. اما هر بار که یک دهم حقوق ماهانه‌ام را می‌پرداختم می‌گفتم: «دارم در بانک معنوی خودم پس انداز می‌کنم!» وقتی دختر دایی‌ام گفت که می‌خواهد ماشین نو بخرد، از او خواستم که ماشین قدیمی‌اش را برای من نگاه دارد. من و بچه‌ها در منزل شروع کردیم به تکرار روزانه این عبارت که: «عشق الهی هم اکنون پول لازم را به ما می‌دهد تا بدون هیچ فشار، یک اتومبیل عالی بخریم.»

آنوقت توانستم ۵۰۰ دلار از بیمه و ۵۰۰ دلار از یکی از دوستانم وام بگیرم. اما بانک این مبلغ را نمی‌پذیرفت و می‌گفت که برای خرید اتومبیل دست دوم باید نصف قیمت آن را پیشاپیش بپردازم. با این که چندین نفر حاضر بودند که پول اتومبیل دختر دایی‌ام را نقداً بپردازند، او گفت که ماشین را برای من نگاه می‌دارد.

بچه‌ها نیز بر این عقیده بودند که: «عشق الهی از این وضعیت حمایت می‌کند و عالیت‌ترین رویداد پیش خواهد آمد.» با این که قدری

نومید شده بودم، هنوز می‌توانستم مسأله‌ام را به دست عشق الهی بسپرم. به محض این که از مسأله دست کشیدم، دختردایی‌ام ماشین را به من تحویل داد. گفت هر وقت کار وام بانکی‌ام درست شد می‌توانم در اقساط ماهانه، پول ماشین را پردازم. در نتیجه کاملاً به موقع، و برای تعطیلات تابستانی بچه‌هایم صاحب ماشین بودم.

اما ببینید عشق الهی چگونه به دادم رسید. قرار شد که ماهی ۳۵۰ دلار اضافه حقوق بگیرم. وانگهی ۲۵۰۰ دلار نیز بابت اضافه حقوق ماههای پیش به من پرداختند. در نتیجه توانستم هم پیش قسط، هم قسط ماهانه اتومبیل را بدون هیچ فشار، هم آن گونه که در عبارتهای تأکیدی خود تکرار کرده بودیم پردازیم. توانگری و ثروتی که به یمن عشق الهی نصیب انسان شود بسیار شادی‌انگیز است.

بانویی از کالیفرنیا برایم نوشت:

«واست است که گیاهان به عشق پاسخ مثبت می‌دهند. چند هفته بود که هر بار به سوپرمارکت می‌رفتم گیاهانی را که در گلدانهای شبیه کوزه کوچک می‌فروختند تحسین می‌کردم. اما وقتی به قیمت آنها نگاه می‌کردم می‌دیدم برای بودجه من مناسب نیستند. اما وقتی به خانه برمی‌گشتم هنوز حواسم پیش گلدانها و گیاهان بود.

شنبه گذشته که به خرید رفته بودم، دوباره سراغ گیاهان رفتم و فکر کردم چقدر دلم می‌خواست من هم یکی از آنها را می‌خریدم. داشتم برمی‌گشتم که فروشنده گفت: «ما امروز گلدانهای این ردیف را حراج گذاشته‌ایم، دانه‌ای یک دلار.» ای‌والله، عشق قیمت‌ها را هم پایین می‌آورد!

یکی از دوستان قدیمی‌ام یکریز می‌گوید: «واقعاً که عشق الهی همه نیازهای آدمی را برمی‌آورد!» من هم می‌گویم: البته. مخصوصاً به شرطی که مدام به آن توجه کنی!

بانویی از میثگان برایم نوشت:

ساعت یک بعد از نیمه شب بود. پس از تدریس در کلاسی به خانه باز می‌گشتم. می‌بایست ده کیلومتر رانندگی می‌کردم. کنار جاده پر از برف بود اما متوجه نشدم که جاده یخزده و لغزنده است. ناگهان ماشینم لیز خورد و تا سقف توی توده برف فرو رفتم. وقتی از ماشین بیرون آمدم تا زانو در برف بودم.

تاریک بود. شروع کردم به راه رفتن در جاده تا اگر ماشینم دیدم دست تکان بدهم. بین راه تکرار می‌کردم: «از عشق الهی می‌خواهم تا هر معجزه‌یی را که برای این وضعیت صلاح می‌داند هم اکنون به انجام برساند.» - چند دقیقه که هیچ - چند لحظه نیز نگذشته بود که مردی کامیون سوار از راه رسید و همه وسایل مورد نیاز و مهارت لازم برای این کار را نیز داشت. پس از پانزده دقیقه، به سوی خانه‌ام می‌راندم. البته در سمت چپ ماشینم اندکی آسیب دید.

وقتی ساعت یک بعد از نیمه شب، از عشق الهی معجزه خواستم بی‌درنگ دست به معجز زد. به راستی که تجربه‌یی شکوهمند و شگفت بود.

مردی از زندان پنسیلوانیا برایم نوشت:

محکوم به حبس ابد شده بودم. مورد عفو قرار گرفتم و به محکومیت من تخفیف دادند. مسئولین تصمیم گرفتند که پس از پنج سال زندان، به قید کفیل آزاد شوم. از تصمیم آنها نومید شدم اما شهامت خود را از دست ندادم. فکر کردم به رابطه‌ام با خدا ادامه می‌دهم و هر کار که از دستم برآید برای جبران جنایتی که از آن پشیمانم می‌کنم. هنوز عبارت «عشق الهی» را تکرار می‌کنم و هر روز کتاب از دولت عشق شما را می‌خوانم تا این روزها را پیروزمندانه بگذرانم.

بانویی برایم نوشت:

تکرار عبارت «عشق الهی» در زندگیم معجزه‌هایی بسیار کرده است. هر چند خارجی هستم و تازه مقیم آمریکا شده‌ام، نه تنها دوستانی بیشمار دارم، یاری دارم که همواره در دعاهایم شرکت می‌کند.

بانویی از ارگان برایم نوشت:

پارسال تصمیم گرفتم ازدواج کنم. پس در فهرست دعایم همه صفاتی را که می‌خواستم شوهر دلخواهم داشته باشد نوشتم. هر روز نیز عبارت «عشق الهی» را تکرار می‌کردم.

در ماه ژوئن او را دیدم و در ژانویه ازدواج کردیم. هرگز به این اندازه خوشبخت نبوده‌ام. او همه صفاتی را که در فهرست دعایم گنجانده بودم داراست. هنوز هر روز عبارت «عشق الهی» را تکرار می‌کنم و هر روز کتاب از دولت عشق شما را می‌خوانم. امیدوارم کتاب شما به دست همه برسد و همه مردم عبارت «عشق الهی» را تکرار کنند.

خانمی از کارولینای شمالی برایم نوشت:

عشق الهی معجزه‌هایش را به شیوه‌ی اسرارآمیز به انجام می‌رساند. من از دو ازدواج ناموفق خود «دو ثمره نیکو» گرفتم. در میان تجربه‌هایی تحمل ناپذیر و طاقت فرسا «دو موهبت عظیم» نصیبم شد. دو فرزند نازنین و هوشمند که اکنون یکی از آنها به دبیرستان و دیگری به دانشکده می‌رود. جالب توجه اینجا است که احساس می‌کنم سالهای زندگیهای زناشویی‌ام در رشد معنویم بی‌تأثیر نبوده است. اکنون باطنی روشن و تمیز و پالایش یافته و ظریف دارم که شاید حاصل همه آن رنجها است. خودم نیز در یک گروه بررسی و مطالعات معنوی، فعالانه شرکت دارم و آن را بسیار الهام بخش

می‌یابم.

چندین دهه پیش که عالم تجارت را رها کردم و به خدمت کلیسا در آمدم و کشیش شدم، خانمی نازنین که او نیز کشیش بود و با او کار می‌کردم، از من خواست که در نوشتن پاسخ به نامه‌هایی که روی میزش انباشته بود، به او کمک کنم. وقتی چند تا از نامه‌هایی را که نوشته بودم خواند، گفت: «نامه‌های بسیار خوبی نوشته‌ای» اما عزیز دلم اندکی عشق و محبت در آنها بگذارد. متوجه شدم که از نظر قانون نامه‌نگاری، همه مقررات را به دقت رعایت کرده بودم. تنها چیزی را که فراموش کرده بودم این بود که در آنها روحیه عشق و محبت را زنده کنم.

اگر از نظر مالی، خدا و کارهای مربوط به او را در درجه اول اهمیت قرار دهید، راه قطعی عظیمترین ثروت و دولت را برگزیده‌اید. راهی مطمئن که ردخور ندارد. منتها باید عشریه‌های خود را به‌طور منظم و پیوسته و مدام بپردازید. وانگهی یک دهم از درآمدها و سایر داراییهای خود را صرفاً برای انجام وظیفه و رفع مسؤولیت بپردازید. حتماً سنجیده و خود آگاهانه، در آن عشق و محبت فراوان بگذارید. بخشش باید سرشار از لطف و مهربانی و شادمانی باشد. اگر نه، آن گونه که باید و شاید اثر نمی‌کند و ثمرات نیکو به بار نمی‌آورد.

هرگاه دریابید نخستین یک دهم هر آنچه که در زندگی دریافت می‌کنید، در هر حال به خدا تعلق دارد؛ و شما تنها کاری که می‌کنید این است که یک دهم از آنچه را که او به شما داده است و می‌دهد را به او باز می‌گردانید تا برکت خودتان تقدیس شود و فزونی یابد؛ آنگاه برایتان آسان می‌شود که بخشش خود را با عشق و محبت تقدیم کنید. «تمامی ده یک زمین، چه از تخم زمین، چه از میوه درخت، از آن خداوند است و برای خداوند مقدس خواهد بود.» (عهد عتیق،

سفرلاویان - ۲۷:۳۰)

این شناخت سبب می‌شود که از بخشش و ایثار نهراسید، و سرشار از نفرت و انزجار به این کار مقدس دست نزنید. برعکس، به هنگام قسمت کردن داراییها یا هدایای خود با دیگری، حتماً در عمل خود عشق الهی و حق شناسی و شکرگزاری از نعمات بی‌شمار خدا را بگذارید تا بیشتر به دستتان بدهد، و از دست شما خیر و برکت بریزد. «خدای خود را به یادآور زیرا اوست که به توفیق می‌دهد تا توانگری پیدا نمایی. «سفر تثبیه - ۸:۱۸).

واژه «عشریه» یعنی یک دهم. از روزگار باستان به رقم «ده» به صورت رقمی جادویی و نمایانگر فزونی نگریسته‌اند. همه فرهنگها و تمدنهای بزرگ، پرداخت منظم عشریه را قانون توانگری و راز ثروت دانسته‌اند. احساس کرده‌اند با بازگرداندن یک دهم از همه آنچه را که از آفریدگار خود ستانده‌اند، با حکمت و دولت کائنات هماهنگ شده‌اند. پرداخت عشریه به صورت عمل عبادت، و عمل بیدار کردن و فور جهانی و زنده کردن برکتهای بی‌کران، از زمان انسان بدوی متداول بوده است.

قسمت کردن آنچه دارید با دیگران، آغاز افزایش مالی است.

همان گونه که ملاکی در عهد عتیق می‌گوید:

«تمامی عشرها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد. خداوند می‌گوید مرا این طور امتحان نمایید که آیا روزنهای آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود.»

زمان که به پیش می‌رود عشریه دهنده منظم و وفادار - همان گونه که ملاکی وعده داده است - برکت خود را تقدیس شده و فزونی یافته می‌بیند. به راستی آنان که پیوسته و بی‌وقفه، و در کمال نظم و ترتیب،

اندرز او را به کار بسته‌اند معمولاً شاهد چنان ثروت و دولتی شده‌اند که خوابش را نیز نمی‌دیدند. و آنقدر دستشان باز شده است که توانسته‌اند هر آنقدر که بخواهند ببخشایند و هر چقدر که بخواهند خرج کنند.

از میان همه قوانین جهانی زندگی که در طول این سالها درباره‌شان گفته‌ام و نوشته‌ام، گویی قانون عشریه بیش از همه قانونها مردم را مجذوب کرده است و به شگفتی در آورده است. شاید به این علت که میراث کهن کامیابی را با خود همراه دارد. نامه‌هایی که از عشریه دهندگان و ابزار خرسندی آنها دریافت می‌کنم، بسیار بیشتر از دیگر قوانین توانگری است!

بی‌ردخوره، همه به این نتیجه رسیده‌اند که برای رسیدن به آسایش و ثروت باید نخست یک دهم از هر درآمد خود را به خدا و کار او اختصاص بدهند. این تنها راه برای فراخواندن وفور نعمت و رفاه و دولت بیشتر است. آری اگر آدمی از این قانون اطاعت کند، سزاوار عالترین موهبت‌هاست.

در پایان باید از خوانندگان نوشته‌ها و شنوندگان سخنرانیهام تشکر کنم که همواره با پرداخت عشریه‌های منظم و حمایت و محبت خود، این امکان را به من دادند که سه کلیسای معنوی مستقل یونیتی چرچ را بنا کنم.

از شما می‌خواهم حتماً به کلیسای مورد علاقه خود، یا به معبد و کانونی که حقیقت یا معنویتی - نظیر آنچه که در این کتاب خواندید - را می‌آموزند کمک کنید. نکته مهم این است که به فرد یا به سازمانی کمک مالی کنید که از او کمک معنوی می‌گیرید و منشاء حمایت معنوی شماست.

پایان

شیوه نامه نوشتن به فرشته

شفای عارفانه

۱. به فرشته در اینجا نام خودتان را بنویسید.

برای این اوضاع و شرایط یاری می طلبم:

۱-

۲-

۳-

۲. به فرشته در اینجا نام اشخاص یا سازمانها را بنویسید.

برای این اشخاص یا اوضاع و شرایط یا سازمانها یاری می طلبم:

۱-

۲-

۳-

شیوه ویژه‌ی هست که به شما کمک می‌کند تا در اندیشه خودتان با دیگر مردمان به درستی کنار بیایید. این فن عارفانه شاید بر سالهای عمرتان بیفزاید، زیرا شما را از نگرانی و اصطکاک بیهوده می‌رهاند. این شیوه می‌تواند در روابط شما با دیگران شگفتیها بیافریند. همچنین بر سلامت و ثروت و سعادت شما می‌افزاید.

قدما معتقد بودند که هر کس فرشته یا ضمیری برتر دارد. همچنین می‌آموختند هرگاه نتوانستید از راه منطق و استدلال کسی را قانع کنید، بی‌درنگ به فرشته‌اش نامه بنویسید.

وقتی به فرشته کسی نامه می‌نویسید، از ویژگیهای انسانی او فرامی‌روید و به‌ضمیر معنوی‌اش دست می‌یابید و مواععی چون خودبینی و غرور و خودپسندی و فریب و مشاجره و کدورت و احساس حقارت را پشت سر می‌گذارید و بر ژرفترین مسند قضاوت می‌نشینید و در فطرت معنوی او نفوذ می‌کنید. پس بی‌درنگ سرگرم نامه‌نگاری با فرشته خودتان و دیگران بشوید و ثمرات نیکو و شگفت آن را درو کنید.

به قلم گیتی خوشدل:

شعر:

۱- مرا از نیلوفر یاد است، کتاب سرا، تهران.

۲- معبد بنفش، نشر مرکز، تهران.

۳- بانوی جمعه ها، نشر مرکز، تهران.

ترجمه:

۱- روانشناسی کمال، (چاپ پنجم) نشر نو، تهران.

۲- دل آدمی و گرایشش به خیر و شر، (چاپ پنجم - زیر چاپ)
نشر نو، تهران.

۳- روزگار بدسگالان، نشر آبی، تهران.

۴- چهار اثر از فلورانس اسکاول شین، (چاپ سوم) کتاب سرا،
تهران.

۵- شفای زندگی، (چاپ ششم) انتشارات دنیای مادر، تهران.

۶- تجسم خلاق، (چاپ چهارم) ناشر: مترجم، (تهران).

۷- آدمیت، (چاپ دوم، زیر چاپ) نشر گفتار، تهران.

۸- قانون توانگری، (چاپ سوم) نشر البرز، تهران.

۹- خودآموز روشن بینی، انتشارات ابتکار، تهران.

۱۰- چشم دل بگشا، (چاپ دوم) انتشارات نگین، تهران.

۱۱- بدون اضافه وزن، (چاپ دوم) نشر گفتار، تهران.

۱۲- حکایت دولت و فرزاندگی، نشر گفتار، تهران.

۱۳- بازتابهای نور، نشر گفتار، تهران.

۱۴- تو همانی که می اندیشی، (زیر چاپ) نشر گفتار، تهران.

۱۵- قانون شفا، (در دست ترجمه)

۱۶- زن توانگر، (در دست ترجمه)